

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تقدیم به  
خانواده‌های سرزمین پرشکوہم؛  
ایران

# خودآموز فرآموز ادب و احترام

کتاب کار با کودکان ۶ تا ۹ سال

مؤلفان:

دکتر سیامک طهماسبی

سکینه پورطالب

مریم ایوبی‌راد

فاطمه نورشرق

مهدی امیری

فاطمه مرادی

به سفارش اداره کل سلامت شهرداری تهران

با تشکر از آزاده نوروزیان، سید نوید موسوی، لیلی اسمی، مهسا فیض‌آبادی  
و اکرم توسلی

ویرایش متن: زینت احمدی

صفحه‌آرایی: زانیار بابکری

طراحی جلد: ابوالفضل قهرمانی

انتشار این کتاب در نشست شماره ۳۰ مورخ ۱۴۰۰/۵/۲۶  
شورای چاپ و نشر شهرداری تهران به تصویب رسیده است.







## فهرست

۶	مقدمه
۱۰	سخنی با والدین
۱۴	<b>بازی‌ها</b>
۱۵	بازی مرزی
۱۷	پرتاب تخم‌مرغ
۱۹	نان کپک‌زده
۲۱	فرد نابینا و فیلم
۲۳	مامان، بابا متشکرم!
۲۵	هدیه‌ی مامان بابا
۲۶	<b>داستان‌ها</b>
۲۷	نان و حلوا
۲۹	حکم ناحق
۳۵	آهو در طویله‌ی خران
۴۰	دندان سفید
۴۲	پیشنهاد خوب
۴۶	گلدان‌های نرگس خانم
۵۰	بال صورتی
۵۲	دانه‌های تسبیح
۵۵	من کار خوب را انتخاب می‌کنم.
۵۷	کارهای خوب، با نیت‌های خوب
۵۹	تختی
۶۰	<b>نقاشی‌ها</b>
۶۱	محترمانه حرف بزن!
۶۲	سفره‌ی افطار
۶۳	داستان را نقاشی کن
۶۴	حترام به بزرگ‌ترها
۶۶	<b>پویانمایی‌ها</b>
۶۷	آقای بی‌تفاوت
۶۹	کاپیتان زیرشلواری: سعادت بزرگ
۷۱	جنگ ستارگان لگو: ماجراهای فیری میکرها
۷۳	ریختن زباله در طبیعت
۷۶	<b>بازی‌های دیجیتال</b>
۷۷	بازی شماره ۱: نوروز ران
۷۹	بازی شماره ۲: دانشمند کوچولو
۸۲	دعا و نیایش
۸۴	منابع

## مقدمه

امروزه علی‌رغم گسترش روزافزون علم و تکنولوژی، فرضیه‌ی آسانترشدن تربیت کودک در سایه‌ی این پیشرفت‌ها، رنگ باخته است و در هجوم داده‌های متنی، صوتی و تصویری و همه‌گیری شبکه‌های مجازی، آنچه سهل‌الوصولتر از قبل شد، آسیب‌های اجتماعی و اختلالات روانی متعدد بود و نه تربیت کودک سالم، شاد و بهنجار.

در این دهکده‌ی آنلاین جهانی، والدین در مسیر پروراندن کودک خود، تنها تر از همیشه هستند. دیگر نه آن ارتباطات خویشاوندی و انتقال تجربیات به‌خوبی اتفاق می‌افتد و نه زمین‌های بازی و محله‌ها به‌قدری وجود دارند که فرزندان را برای زندگی آینده یاری دهند. همه‌ی آنچه روزی گمان می‌رفت که برای تسهیل زندگی آمده است، اکنون در مقابل کانون خانواده قرار دارد و عمداً یا سهواً در حال تضعیف این نهاد مهم اجتماعی است؛ از تلویزیون گرفته تا اینستاگرام؛ از اخبار جعلی تا نوشتارهای نامعتبر.

قاعداً در این شرایط، کارایی خانواده در تربیت کودکان به‌تدریج کاهش یافته و رسانه این نقش حیاتی را به دست می‌گیرد؛ رسانه‌ی افسارگسیخته، بدون نظارت و از همه مهم‌تر، بدون رقیب. حال ما از سویی درگیر مشغله‌های مجازی خودمان هستیم، از سوی دیگر آسیب‌های اجتماعی فوران کرده‌اند و کودکان بیشتر از هر زمان آماج این تهدیدات هستند.

مهربان است که هر جامعه‌ای، چنانچه از خانواده‌هایی سالم برخوردار نباشد، نمی‌تواند ادعای سلامت کند و بدون شک هیچ‌یک از آسیب‌های اجتماعی هم نیست که فارغ از تأثیر خانواده به وجود آمده باشد. پدر و مادر، بهترین الگوها هستند و کودک آداب و رسوم، نحوه‌ی برخورد و ارتباط با محیط و بسیاری از واکنش‌های اجتماعی را از والدین می‌آموزد. خانواده تحت شرایط صحیح، کودکان را آماده می‌سازد تا توانایی‌های بالقوه خود را شناسایی کنند و به‌عنوان افراد بالغ، نقش‌های سودمندی را در جامعه به عهده گیرند؛ اما در خانواده‌های ناسالم، میزان بروز رفتارهای پرخطر بیشتر است. در چنین شرایطی و برای مصون نمودن جامعه از آسیب‌های روزافزون، باید نظام‌های اجتماعی و سیاسی برای آموزش والدین گام‌هایی بردارند. این گام‌ها شامل آموزش‌های فرزندپروری به والدین، تسهیل دسترسی به مراکز ارائه‌ی خدمت و مشاوره، ایجاد زیرساخت‌های محلی، تقویت آموزش رسمی و ... است.

یکی از این نهادهای اجتماعی که می‌تواند در ارتقای سطح سلامت روان شهروندان جامعه و به‌تبع آن خانواده‌ها نقش ایفاء کند، شهرداری‌ها می‌باشند، امروزه شهرداری‌ها در بسیاری از کشورهای دنیا به ویژه کشورهای پیشرفته، یکی از ارکان اساسی تأمین حفظ و ارتقای سلامت شهروندان آن جامعه محسوب می‌شوند. در حال حاضر شهرداری تهران نیز با راه‌اندازی اداره کل سلامت (در سطح ستاد)، ادارات سلامت (در سطح مناطق) و خانه‌های سلامت (در سطح محلات)، قدم‌های اساسی و زیربنایی را به‌منظور ارتقای سطح سلامت شهروندان به ویژه در ابعاد اجتماعی و روانی آن برداشته است. اجرای ویژه‌برنامه‌های مختلف آموزشی سلامت‌محور، ارائه‌ی خدمات مشاوره و روانشناسی، تشکیل کانون‌های اجتماع‌محور و جذب همکاری‌های دولتی و غیردولتی، نمونه‌ای از اقداماتی است که در این راستا در حال اجرا می‌باشد. با توجه به گسترش آسیب‌های اجتماعی و ضرورت آموزش شهروندان به ویژه کودکان و نوجوانان در جهت پیشگیری از رفتارهای پرخطر، اداره کل سلامت شهرداری شهر تهران نسبت به راه‌اندازی مراکز آموزش مهارت‌های رفتاری کودکان و نوجوانان با عنوان فرآیند در سطح مناطق بیست‌ودوگانه اقدام نموده است.

فرآموز، مکانی برای اجرای برنامه‌های آموزشی هدفمند برای کودکان و نوجوانان است تا در آنجا مربیان بتوانند زمینه‌ی رشد مهارت‌ها و توانمندی آنان را فراهم نموده و مهارت‌های اساسی زندگی را در آنان ارتقاء دهند و بر تجارب آنها در تعاملات و ارتباطات اجتماعی خود بیفزایند. هر مرکز فرآموز متناسب با عنوان فعالیت آن بر اساس اصول علمی و روانشناسی طراحی و فضاسازی شده و به کارگاه‌های تخصصی متنوعی برای یادگیری بهتر و سریعتر تقسیم گردیده است. آموزش در این مراکز توسط مربیان مجرب، کارآموده، آشنا و مرتبط با مباحث روانشناسی و مهارت‌های رفتاری کودکان و نوجوانان انجام می‌گیرد. مربیان در این مراکز در محیطی شاد، خلاق و بانشاط با بهره‌گیری از روش‌های مختلف نظیر بازی، نمایش، نقاشی، شعر، قصه‌گویی، بارش افکار، بحث و گفت‌وگوی آزاد و... مهارت‌های رفتاری را به گروه هدف آموزش می‌دهند.

لذا با توجه به اینکه عمدتاً افراد مراجعه‌کننده یک بار از خدمات مراکز فرآموز بهره‌مند می‌گردند، ضرورت تداوم آموزش‌ها به گروه‌های هدف و والدین آنان جهت پایدارسازی و اثربخشی این آموزش‌ها اجتناب‌ناپذیر است.

از این رو بر آن شدیم تا با تدوین محتوای ساده، کاربردی، علمی و مخاطب‌پسند، بتوانیم فعالیت‌های فرآموزی را برای خانواده و محیط خانواده بازطراحی کنیم؛ به این شکل که والدین بتوانند با کمترین ابزار موردنیاز و صرف وقت اندکی، فعالیت‌های هدفمندی را با فرزندان خود کار کنند و چه‌بسا که اثرات مطلوب‌تری نیز کسب نمایند.

بدین منظور برای هر مرکز فرآموز، سه جلد کتاب طراحی و تدوین شد. نخست؛ کتاب ویژه‌ی والدین که دارای دو بخش می‌باشد: بخش ویژه که به تعریف، تبیین، سبب‌شناسی و مؤلفه‌های موضوع موردنظر می‌پردازد و در آن توصیه‌ها و تکنیک‌های ارتقای مهارت در والدین و فرزندان‌شان به تفصیل قرار داده شده است و بخش مشترک که حاوی مطالبی در خصوص مهارت‌های عمومی و کاربردی پرورش فرزندان، نحوه‌ی تعامل با رسانه و ارتباط بین مهارت‌های زندگی با کتب درسی می‌باشد. این بخش مشترک به‌منظور جلوگیری از قطع

ارتباط منطقی مباحث، در پایان تمام کتاب‌های والدگری قرار داده شده است. در کنار کتاب والدین، دو کتاب برای انتقال مهارت‌ها به کودکان (فرزندپروری) در دو گروه ۶ الی ۹ سال و ۱۰ الی ۱۳ سال نیز تدوین شده است که هر کتاب مشتمل بر بازی، داستان، نقاشی، انیمیشن و بازی دیجیتال است. در راهنمای فرزندپروری، هدف از فعالیت‌های گردآوری‌شده، مدت‌زمان لازم برای هر کدام، ابزارهای موردنیاز و گفت‌وگوهایی که قبل و بعد از فعالیت باید با کودک داشت، شرح داده شده است. بدیهی است که به‌کارگیری فعالیت‌های کتاب فرزندپروری مطابق با شیوه‌نامه‌های آن، انتقال مهارت‌ها و مفاهیم تربیتی را به کودک بسیار تسهیل خواهد کرد.

بنا به مراتب، بسته‌ی حاضر با عنوان خودآموز ادب و احترام، برای استفاده‌ی خانواده‌های عزیز طراحی شده است. در پایان امیدواریم که آنچه در این مجموعه کتب تدوین گشته، موجبات رضایت شما والدین عزیز را فراهم سازد. آرزوی قلبی ما پرورش فرزندان سالم، بهنجار، شاد و پرتلاش در سراسر ایران است که این مهم قطعاً با همراهی پدران و مادران عزیز دست‌یافتنی است.

## سخنی با والدین

والد عزیز؛ بسته‌ی خودآموزی که هم اکنون در حال مطالعه‌ی آن هستید، دربرگیرنده‌ی مجموعه‌ای از فعالیت‌ها شامل بازی، داستان، نقاشی، پویانمایی و بازی‌های دیجیتال، برای ارتقای مهارت‌های ضروری به‌منظور پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی در فرزندان می‌باشد. تیم تألیف این محتوا در تلاش بوده‌اند با انتخاب فعالیت‌های ساده، آسان، مؤثر و البته کاربردی، راهنمای ارتقای مطلوبی برای والدین آماده نماید. از این رو عمده‌ی فعالیت‌های موجود در این راهنما، توسط نگارندگان، مشاهده یا اجرا و با حصول اطمینان از کارایی آنان به کتاب اضافه شده‌اند.

یکی از مهم‌ترین مباحثی که از ابتدا مورد توجه تیم تألیف بود، مخاطب‌پسند بودن فعالیت‌هاست؛ به‌گونه‌ای که همه‌ی والدین گران‌قدر، فارغ از میزان سواد بتوانند آنها را در محیط خانه عملیاتی نمایند. همچنین از آنجایی که فعالیت‌ها انتخابی بوده و هر کدام به‌واسطه‌ی اثربخشی خود در این کتاب قرار گرفته‌اند، لازم است متذکر شویم که اجرای مطابق شیوه‌نامه آن‌ها بسیار مهم است. برای هر فعالیت، حسب مورد،

شیوه‌نامه اجرایی نوشته شده که بهتر است والدین در هنگام تعامل با فرزندان از آن پیروی کنند. یکی از قسمت‌های موجود در شیوه‌نامه، بخش «گفت‌وگوهای قبل و بعد از فعالیت» هست که مستقیماً بینش و نگرش کودک شما را هدف می‌گیرد و ذهن کودک را برای دریافت محتوای مدنظر، قبل از مشاهده یا اجرای فعالیت؛ و تثبیت آموخته‌های پس از آن آماده می‌سازد. لذا لازم است نکاتی که به کودک می‌گویید، در گستره‌ی مواردی باشد که در این قسمت به آن اشاره شده است. برخی از والدین ممکن است در هنگام مطالعه‌ی فعالیت‌ها با خود بیندیشند که چه هدفی در آموزش این موارد وجود دارد؟ پاسخ این ابهام والدین نیز در بخش «اهداف» آمده است. به این صورت که برای عمده‌ی فعالیت‌ها، اهداف مورد انتظار از اجرای آن نوشته شده و والدین حتی با توجه به اهداف، می‌توانند برخی از فعالیت‌ها را جدی‌تر دنبال نکنند.

یکی از دغدغه‌های والدین برای انجام فعالیت‌های آموزشی متنوع و اثربخش در منزل، عدم وجود لوازم موردنیاز است. بدین‌منظور تیم تألیف محتوا، با توجه به این دغدغه‌ی بجا، فعالیت‌هایی را انتخاب نموده است که با استفاده از لوازم موجود در منزل، بتوان آن را اجرا نمود.

ممکن است در نگاه اول برخی از فعالیت‌ها برای والدین، فاقد اثربخشی و جذابیت باشند! در اینجا لازم است بگوییم که فرزندان حتماً دیدگاه متفاوتی با شما خواهند داشت. شاید برخی برای شما جذاب نباشد، ولی یقیناً اگر مطابق شیوه‌نامه اجرا شوند، مشاهده خواهید کرد که فرزندان با جدیت آن را انجام داده و از انجام آن نیز لذت می‌برند؛ لذتی توأم با آموختن. اما نکته‌ی مهم در اینجا این است که همه‌ی اهداف آموزشی، چه در این راهنما و چه در سایر کتب، زمانی به نتیجه خواهند رسید که با معجون‌ی سحرآمیز ترکیب شوند؛ و آن معجون چیزی نیست جز ارتباط مثبت والد - فرزند. با اطمینان می‌گوییم که این مورد، تسهیل‌کننده‌ی هر آن چیزی است که برای آینده‌ی زیبای فرزندان ترسیم کرده‌اید. در کتاب ویژه والدین، مطالب زیادی برای نیل به این ارتباط موثر و مثبت آورده شده است. همچنین فعالیت‌های این کتاب نیز به‌گونه‌ای انتخاب شده‌اند که به‌صورت ناخودآگاه ارتباط والد-فرزندی را مثبت و مؤثرتر سازد. با این حال اگر کوشش مجدّانه‌ی شما برای ساخت این ارتباط

نیز بدان اضافه شود، بی‌شک رضایت دوطرفه‌ی شما چندین برابر خواهد شد. پس لطفاً برای اجرای این فعالیت‌ها، زمان ویژه‌ای را در نظر بگیرید و در این مدت، فارغ از دنیای مجازی و متعلقات آن، صرفاً به کودک دل‌بند خود توجه کنید و تمام متغیرهای مزاحم و مختل‌کننده‌ی این توجه را به‌صورت موقت نادیده بگیرید.

برخی از فعالیت‌ها به‌صورت مستقیم و برخی به‌صورت غیرمستقیم به آموزش مهارت مدنظر ما می‌پردازند. در صورتیکه نسبت به اثربخشی یک فعالیت شک کردید، لطفاً یک بار آن را انجام دهید (در کتاب والدین به اثربخشی و اهمیت هر کدام اشاره شده است). پس از انجام می‌بینید که اثرات اجرای آن، بسیار بیشتر از عدم انجام است. شما صرفاً با اجرای این فعالیت، کودک را در معرض آموختن توأم با لذت قرار می‌دهید؛ امر مهمی که عمدتاً محقق نمی‌شود. پس یادمان باشد که کمترین اثر این راهنما، غنی‌سازی محیطی است؛ یعنی مهیا کردن محیطی روانی و فیزیکی برای فرزندان تا کمی بیشتر با شما باشد و از اینکه کنار شماست، لذت ببرد. از سوی دیگر، انجام این فعالیت‌ها، یعنی توجه مؤثر و مطلوب به فرزندان. فرزند شما این «توجه» را درک می‌کند و مطمئن باشید که به آن پاسخ دلگرم‌کننده‌ای خواهد داد.

نکته‌ی بعدی اینکه، ترتیب قرارگیری فعالیت‌های آموزشی، براساس میزان اهمیت آن‌ها بوده است؛ یعنی برای ما بازی، داستان و نقاشی در اولویت هستند و شما نیز بهتر است بیشتر تمرکزتان را روی این سه بگذارید. تمام این فعالیت‌ها خاصیت تکرارپذیری دارند و شما هر کدام را می‌توانید چندین بار با فرزندان انجام دهید.

با توجه به اینکه در دنیای دیجیتال کنونی، نادیده گرفتن رسانه و فضای مجازی، سر زیر برف کردن است و این واقعیت زندگی امروز می‌باشد؛ سعی کردیم انیمیشن و بازی‌های دیجیتال مرتبط و مناسبی برای کودکان معرفی کنیم. منتهی لازم است والدین حتماً میزان و نحوه‌ی استفاده‌ی فرزندان از ابزارهای دیجیتال را کنترل کنند که یقیناً مضرات آن، بسیار بیشتر از مزایای آن است. پویانمایی (انیمیشن) و بازی‌های دیجیتال معرفی‌شده در این راهنما، فیلترهای معمول برای اینکه مناسب خانواده باشند را گذرانده‌اند و شما می‌توانید با اطمینان آن‌ها را با کودکان خود مشاهده و اجرا کنید. البته فضای مجازی مملو از نسخه‌های متفاوت از یک انیمیشن یا بازی است



و یا ممکن است پیدا کردن آن برای شما دشوار باشد. از این رو برای آنکه مسیر کوتاه‌تری را برای دانلود بازی دیجیتال یا انیمیشن طی کنید و همچنین از دانلود نسخه‌های نامناسب جلوگیری شود، برای هر کدام از این موارد یک رمزیننه‌ی پاسخ سریع (QR Code) طراحی شده است. شما می‌توانید با دانلود اپلیکیشن رمزیننه‌خوان در سایت‌ها و برنامه‌های موجود و اسکن رمزیننه به‌وسیله‌ی دوربین گوشی‌تان مستقیماً وارد صفحه‌ی دانلود امن شوید و محتوای موردنظر را بر روی گوشی خود داشته باشد. برای دانلود اپلیکیشن رمزیننه‌خوان می‌تواند عبارت «QR» را در کافه‌بازار جستجو کنید و اولین برنامه‌ی پیشنهادی را نصب نمایید.

مجدداً با قدردانی از تمامی والدین، صبوری و همت مضاعف در کار با فرزندان را، از مهم‌ترین ویژگی‌های پدر و مادر ایرانی می‌دانیم و امید آن داریم که در هنگامه‌ی شکوه و سعادت، جدیت توأمان خود را در کاربست این راهنما به میدان آورید.



بازی‌ها

## اهداف

- آموزش احترام به دیگران و مرزهای شخصی آنان؛
- ارتقای مهارت برخورد با بی‌احترامی؛
- ارتقای مهارت برخورد محترمانه؛



زمان مورد نیاز



هولاهوپ (در صورت امکان)



گچ

وسایل مورد نیاز

## اجرا

برای انجام بازی مرزی، با یک‌تکه گچ دور کودک دایره بکشید (از کاموا یا هولاهوپ نیز می‌توانید استفاده کنید). موقعیت‌هایی را بازی کنید که نیاز باشد مرزهای کودک رعایت شود. مانند:

- لطفاً دست از قلقلک بردارید! وارد حلقه‌ی کودک شوید و شروع به قلقلک دادن کنید. کودک باید بگوید، «لطفاً دیگر مرا قلقلک نده.» سپس شما باید مرز او را ترک کنید و نشان دهید که به مرزهای دیگری احترام می‌گذارید.

- بغل نه! به کودک بگویید آیا می‌توانم شما را بغل کنم؟ یک‌بار بگوید: مطمئناً. وارد حلقه فرزند شوید او را بغل کنید و خارج شوید. بار دوم در جواب بگوید: نه یا «من ترجیح می‌دهم بغلم نکنی»، در این موقعیت شما باید به مرزهای کودک احترام بگذارید و وارد حلقه‌ی او نشوید.

- لطفاً آن را برگردان؟ شما یک وسیله یا اسباب‌بازی کودک را بردارید. سپس از کودک بخواهید که آن را پس بگیرد. کودک باید با یک جمله‌ی مؤدبانه آن را درخواست کند. شما وارد حلقه‌ی مالک شوید تا اسباب‌بازی را پس دهید و سپس یک‌بار دیگر مرز را ترک کنید تا نشان دهید به خواسته‌های دیگری احترام می‌گذارید.



ایده‌های دیگری به بازی اضافه کنید تا کودک بیشتر و در موقعیت‌های متعددی تمرین کند. می‌توانید از سؤالات برای بحث و گفت‌وگو استفاده کنید. همچنین در مورد روش‌هایی که افراد می‌توانند با احترام مرزهای خود را با دیگران برقرار کنند بحث کنید.

در پایان از کودک بپرسید:

- وقتی شخصی نسبت به شما بی‌احترامی می‌کند، چه حسی به شما دست می‌دهد؟

- آیا دوست دارید در کنار افرادی باشید که بی‌احترامی می‌کنند؟

- چرا قبل از ورود در می‌زنیم؟

- می‌توانید از سؤالات برای بحث و گفت‌وگو استفاده کنید. همچنین در مورد روش‌هایی که افراد می‌توانند با احترام مرزهای خود را با دیگران برقرار کنند بحث کنید.

بازخورد  
از کودک

## پرتاب تخم مرغ

بازی شماره ۲

### اهداف

- توجه به احساسات افراد؛
- احترام به احساسات گوناگون افراد؛
- همدلی با افراد مختلف؛
- جلب توجه کودک به نتیجه‌ی رفتار غیرمحرمانه؛



زمان مورد نیاز

۱۷



کاغذ باطله



۴ عدد تخم مرغ

وسایل مورد نیاز

### اجرا

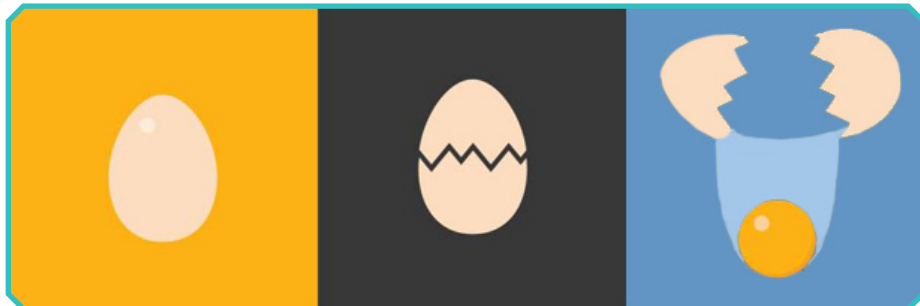
این فعالیت باید در یک فضای باز یا روی سطحی که قابل شستشو است، انجام گیرد؛ زیرا ممکن است محیط کثیف شود.

با استفاده از کاغذهای باطله، یک حفاظ برای تخم مرغ ایجاد کنید. اجازه دهید که کودک، برای تخم مرغ خودش محافظ درست کند. حالا یک تخم مرغ محافظت شده را شما در دست بگیرید و یکی را به کودک دهید. به نوبت تخم مرغ‌ها را به زمین یا به دیوار بکوبید. تخم مرغ‌های دارای محافظ نمی‌شکنند و شما توضیح می‌دهید که رفتار

محترمانه مثل حفاظ عمل می‌کند تا احساسات دیگران جرحه‌دار نشود. تخم‌مرغ‌های بدون حفظ می‌شکنند مثل قلب انسان‌هایی که با رفتار غیرمحترمانه روبرو می‌شوند.

از این بازی به‌عنوان فرصتی برای صحبت در مورد اینکه چگونه باید با دیگران با احترام رفتار کنیم، صحبت کنید. توضیح دهید که مردم مانند تخم‌مرغ شکننده هستند، انسان‌ها پوسته ندارند، اما می‌توانند احساسات بسیار حساسی داشته باشند. برخورد با دیگران باید با احترام به احساسات آن‌ها باشد. در پایان بازی با کمک کودک محیط بازی را تمیز کنید.

این بازی همچنین می‌تواند به‌عنوان یک یادآوری برای مراقبت از خانه و دارایی خانواده و چیزهایی که دیگران در اختیار دارند استفاده شود؛ یعنی یک تخم‌مرغ به کودک بدهید و بگویید سعی کند آن را مثلاً تا عصر سالم نگه دارد و به شما برگرداند.



- وقتی شخصی با شما تند صحبت می‌کند، چه احساسی دارید؟
- مردم برای صدمه‌زدن به احساسات دیگران چه می‌گویند؟
- آیا شما فکر می‌کنید وقتی مردم یکدیگر را آزار می‌دهند، خدا را ناراحت یا غمگین می‌کنند؟
- از بازی با کدام اسباب‌بازی لذت می‌برید؟
- چه حسی خواهی داشت اگر دوستت آن را بشکند؟

بازخورد  
از کودک

## اهداف

- آموزش توجه و احترام به دیگران؛
- جلب توجه به این موضوع که خودمحوری می‌تواند به دیگران آسیب برساند؛
- اشراف به اینکه غرور ممکن است موجب بی‌احترامی به دیگران شود؛
- آگاهی به اینکه بی‌احترامی روابط را خراب می‌کند؛



زمان مورد نیاز

اجرا

این آزمایش تصویری عملی از این موضوع برای کودک فراهم می‌کند که خودمحوری و غرور بی‌احترامی است و روابط را خراب می‌کند. فرزند خود را به شکار گردوغبار بفرستید. یک‌تکه نان به او دهید و از او بخواهید گردوغبار خانه را روی نان جمع کند. به فرزند خود بگویید که گردوغبار نشان‌دهنده‌ی خودخواهی و یا غرور است. نان را با آب گرم اسپری کنید تا مرطوب شود و آن را درون کیسه‌ای که هوا نداشته باشد، قرار دهید. کیسه را به مدت سه روز در یک مکان گرم قرار دهید تا کپک رشد کند. کودکان به آزمایش و تجربه کردن علاقه دارند آن‌ها را تشویق کنید تا با شما همراهی کنند.



کیسه فریزر



آب پاش



گرد و غبار



خودکار

وسایل مورد نیاز

### بازخورد از کودک

بعد از اینکه مقداری کپک پرورش دادید، کمی وقت بگذارید و بحث کنید که چگونه بی‌احترامی روابط را خراب می‌کند. زیرا کپک نان را خراب کرد. یک برش نان سالم و نان کپک‌زده را با هم مقایسه کنید. از بچه‌های خود بپرسید کدام نان را ترجیح می‌دهند بخورند. بحث کنید که چگونه نگرش‌های خودخواهانه و غرور باعث می‌شود مردم با یکدیگر با بی‌احترامی رفتار کنند.

به‌عنوان مثال، اگر فقط به فکر خودمان باشیم، احتمالاً در صف به دیگران فشار خواهیم آورد که عجله کنند. اگر مغرور شویم، با تصور اینکه از دیگران مهم‌تریم، و سوسه می‌شویم که رفتار ناخوشایندی با آن‌ها داشته باشیم. از طرف دیگر، اگر به دیگران توجه داشته باشیم، به آن‌ها پیشنهاد می‌کنیم که جلوتر از ما بروند. اگر دیگران را با ارزش بدانیم، با آن‌ها با احترام رفتار می‌کنیم.

از سؤالات زیر برای کمک به فرزندان خود استفاده کنید تا بفهمند همه ما ترجیح می‌دهیم در کنار افرادی مهربان، متفکر و دوست‌داشتنی باشیم تا کسانی که برای جلب رضایت خودشان اهمیت بیشتری قائل هستند. با هم دعا کنید، از خدا بخواهید که به شما امکان دهد به‌جای خود به دیگران فکر کنید و به همه احترام مناسب بگذارید.

- شما می‌خواهید کدام برش نان را بخورید؟

- کپک قالب نان را خراب کرده است. عدم احترام به دیگران چگونه روابط را خراب می‌کند؟

- اگر فقط به فکر خودتان باشید می‌توانید روابط خوبی داشته باشید؟

- ترجیح می‌دهید در کنار چه کسی باشید؟ کسی که با شما به‌عنوان یک دوست ارزشمند رفتار می‌کند یا کسی که همیشه بهترین چیزها را برای خود می‌خواهد.



## فرد نابینا و فیلم

## اهداف

- درک بیشتر افراد دارای معلولیت،
- کمک کردن به افراد نیازمند کمک،
- احترام به افراد دارای معلولیت؛
- توجه به تفاوت‌های فردی؛

## اجرا

اساس این بازی بر یک فیلم کوتاه دو تا ۲۰ دقیقه‌ای استوار است. به کودک بگویید که حق انتخاب با او است. می‌تواند انتخاب کند که فیلم را تعریف کند یا کسی که چشمانش بسته شود. وقتی انتخاب کرد تماشای فیلم را شروع کنید.

اگر کودک چشمش باز است و دارد تماشا می‌کند، شما چشم‌های خود را با یک وسیله مثل چشم‌بند ببندید. در پایان فیلم، شما آنچه شنیده‌اید را تعریف می‌کنید و کودک نکاتی که شما متوجه نشده‌اید را اضافه می‌کند تا به شما کمک کند بهتر متوجه فیلم شوید.

در صورتی که چشم‌های کودک بسته باشد، برعکس؛ شما بعد از پایان فیلم که او تعریف کرد، نکاتی را که متوجه نشده است، اضافه کنید. حتما توجه داشته باشید که در طول پخش فیلم هر دو باید سکوت کنید.



بازخورد  
از کودک

- چه تفاوت‌هایی بین تجربه‌ی دیدن و شنیدن هم‌زمان و دیدن و یا شنیدن به تنهایی وجود دارد؟
- چه محدودیت‌هایی برای افرادی که مشکل بینایی دارند، وجود دارد؟
- چه چیزهایی وجود دارند که افراد نابینا در مورد آن‌ها نخواهند دانست مگر آنکه شخصی دیگر برای آن‌ها توضیح دهد؟
- چطور می‌توانیم با این افراد محترمانه‌تر رفتار کنیم؟
- آیا شخصی را می‌شناسی که دارای معلولیت جسمی است؟

## مامان، بابا، متشکرم!

## اهداف

- آموزش احترام به بزرگ‌ترها و برخورد با آن‌ها؛
- آشنایی با نحوه صحیح درخواست از پدر و مادر؛
- تعامل مثبت و سازنده با والدین؛



زمان مورد نیاز

## اجرا

در این بازی یک کودک نقش مادر و کودک دیگر نقش پدر را بازی می‌کنند. کودکان به‌صورت دایره‌ای دور تا دور آن‌ها می‌نشینند و پدر و مادر در وسط دایره قرار می‌گیرند. سپس هم‌زمان موسیقی ملایمی پخش می‌شود کودکان دور تا دور پدر و مادر می‌چرخند و آهنگ به‌صورت ناگهانی متوقف می‌شود: کودک روبروی پدر و مادر می‌ایستد و یکی از درخواست‌ها و یا نیازهایی که در طول روز به مادر یا پدرش می‌گوید را بلند بگوید. نباید کلمات و صحبت‌های آن‌ها حالت دستوری داشته باشد و از کلمات لطفا و خواهش می‌کنم و می‌شود، استفاده کنند و بعد از آن تشکر کردن را فراموش نکنند.

- چه تفاوتی بین درخواست مؤدبانه و درخواست معمولی وجود دارد؟
- احساس شما بعد از درخواست مؤدبانه و تشکر از پدر و مادر چه بود؟
- در چه موقعیت‌های دیگری باید از پدر و مادر درخواست مؤدبانه داشته باشیم؟

بازخورد  
از کودک

## هدیه‌ی مامان بابا

## اهداف

- قدردانی از والدین؛
- حفظ احترام بین کودک و والدین؛
- تقویت و ایجاد پیوند رابطه عاطفی در خانه ؛



زمان مورد نیاز



چسب



قیچی



کاغذ

وسایل مورد نیاز

۲۴

## اجرا

مطابق با تصویر کودکان دستان خود را روی کاغذ قرار دهند و با قیچی و نظارت برش دهند و بعد روی ساقه‌ها چسبانده شود و به پدر و مادر هدیه داده شود.

- احساس شما بعد از دادن هدیه به پدر و مادر چه بود؟
- دوست داری در چه موقعیت‌های دیگری به پدر و مادر هدیه دهید؟

بازخورد  
از کودک





داستان حما



## داستان شماره ۱

### نان و حلوا

یک روزی بود و یک روزگاری. در یکی از روزهای زمستان یکی از علمای معروف برای نماز ظهر به مسجد رفت و در صحن مسجد قدری در آفتاب ایستاد تا گرم شود و در کنار آفتاب چهار پسر بچه از شاگردان بازار نشسته بودند و ناهار می‌خوردند.

یکی از آن‌ها نان و حلوا می‌خورد. دومی و سومی نان و پنیر می‌خوردند و چهارمی نان خالی می‌خورد. یکی از آن‌ها که نان و پنیر داشت به آن یکی که نان و حلوا داشت گفت: من هم حلوا می‌خواهم، یکمی حلوا هم به من بده.

پسرک حلوایی گفت: اگر سگ من باشی و صدای سگ بدهی حلوا می‌دهم. او هم مانند سگ صدایی کرد و قدری حلوا گرفت و خندیدند.

سومی گفت: من هم حلوا می‌خواهم، به من هم بده.

پسرک حلواخور گفت: اگر الاغ من بشوی و صدای خر بکنی حلوا می‌دهم. او هم مانند الاغ صدایی کرد و قدری حلوا گرفت. پسرک چهارمی که نان خالی می‌خورد گفت: حالا که به آن‌ها حلوا دادی به من هم بده.

پسرک حلوایی گفت: اگر گربه‌ی من باشی و میومیو بکنی، حلوا می‌دهم. جواب داد: نه من گربه‌ی کسی نمی‌شوم و حلوا هم می‌خواهم. تو که حاضری حلوا بدهی همین‌طوری بده.

حلوایی گفت: نه رسمش همین است. اگر گربه نیستی، از حلوا هم خبری نیست. اگر حلوا می‌خواهی باید گربه‌ی من بشوی.

پسرک فکری کرد و گفت: صبر کن من از این آقا که دارد تماشا می‌کند می‌پرسم، ببینم حلوا خوردن به گربه شدن ارزش دارد؟

بعد رو به مرد کرد و گفت: آقا آیا به عقیده‌ی شما گربه باشم و حلوا بخورم بهتر است یا خودم باشم و نان خالی خودم را بخورم؟

مرد گفت: فرزند عزیزم، نمی‌دانم به تو چه جوابی بدهم. تو بچه‌ای و حلوا دلت می‌خواهد و حرف‌های شما هم خیلی جدی نیست اما این را می‌دانم که من خودم سی سال حلوا نخورده‌ام و می‌بینی که چیزی از دیگران کم ندارم و مردم هم به من احترام می‌گذارند، همسایه‌ای هم دارم که هرروز حلوا می‌خورد و پیش هیچ‌کس عزیز و محترم نیست.

پسرک گفت: حالا که این‌طور است من هم نان خودم را می‌خورم و حلوا نمی‌خواهم. وقتی آدم می‌تواند سی سال حلوا نخورد، صدسال هم می‌تواند. پس چرا سگ کسی باشد؟ چرا خر کسی باش؟ چرا گربه‌ی کسی باشد؟

- چرا کودک نخواست گربه شود؟
- احترام گذاشتن به خودمان چه اهمیتی دارد؟
- چه چیزهایی ارزش گربه شدن را دارند؟
- وقتی بچه‌های دیگر به حرف پسر حلوایی گوش کردند چه اتفاقی افتاد؟
- دوست داشتنی جای پسر حلوایی بودی؟
- رفتار پسر حلوایی چه ایرادی داشت؟

بازخورد  
از کودک

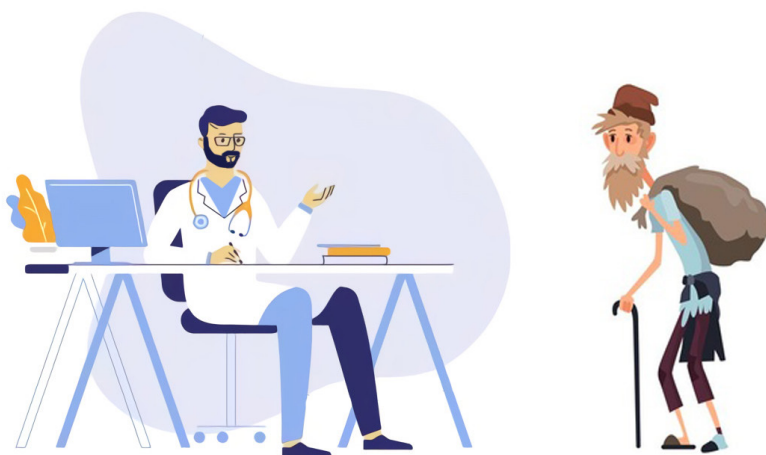




## داستان شماره ۲

### حکم ناهق

یک روزی بود و یک روزگاری. یک پیرمرد کم‌بنیه و لاغر اندام که خیلی رنجور بود پیش طیبی رفت و گفت: حالم خیلی بد است چاره‌ای کن. طیب نبض او را گرفت و زبانش را معاینه کرد و پرسید: دیشب چه خورده‌ای؟



گفت: هیچ. پرسید: صبحانه چه خورده‌ای؟

گفت: هیچ. طیب دید این آدم علاوه بر اینکه پیر و رنجور است، گرسنه و بی‌رمق هم هست. مثل این است که از بی‌غذایی و بی‌جانی نزدیک است از پا بیفتد و چیزی از عمرش باقی نمانده.

طیب دلش سوخت و برای اینکه جواب ناراحت‌کننده‌ای به او نداده باشد گفت: می‌دانی؟ این مرض که تو داری نه پرهیز دارد و نه دوا می‌خواهد، برای اینکه حالت بهتر شود باید چندی مطابق میل دلت رفتار کنی، هرچه دلت می‌خواهد بخوری و هر کاری که دلت می‌خواهد بکنی، اگر چنین کنی خوب می‌شوی.

مرد رنجور گفت: فرمایش شما صحیح است ولی آخر من هرچه دلم بخواهد نمی‌توانم بخورم، یعنی ندارم بخورم. طیب بیشتر به حال او ترحم کرد و چون نمی‌خواست در این آخر عمری غم او را زیادتر کند.

گفت: مقصود من هم این است که فکر این چیزها را نکنی به هر حال باید تا آنجا که می‌توانی دلت را به چیزهایی که ممکن است خوش کنی و آرزوهای خود را تا آنجا که می‌توانی برآورده سازی تا آن اندازه که داری بخور و تا آن اندازه که می‌توانی هر کاری که هوس کردی بکن.

مرد رنجور گفت: بارک‌الله به تو طیب، خدا خیرت بدهد که مرا راحت کردی، من هم می‌دانستم که هیچ‌وقت هوس‌ها و آرزوهایم برآورده نشده.

طیب گفت: بله آقا جان، همین‌طور است، خدا شفا می‌دهد، حالا هر جا می‌خواهی برو و امیدوارم به آرزوهایت برسی.

مرد رنجور گفت: می‌خواهم بروم سبزه و آب روان تماشا کنم.

طیب گفت: بسیار خوب است، به سلامت، به سلامت.

مرد رنجور که از دستور طیب سرخوش بود تماشاکنان و قدم‌زنان به سبزه‌زار رفت و در کنار نهر آب به قدم زدن مشغول شد، قدری که پیش رفت یک درویش را دید که بر لب آب نشسته بود و سرش را به پایین خم کرده بود و دست و روی خود را می‌شست. مرد رنجور نگاهش به پشت گردن درویش افتاد و دید پشت گردن و بناگوش درویش صاف و هموار است و جای سیلی خوبی دارد و ناگهان هوس کرد که یک کشیده‌ی آبدار بر پس کله‌ی درویش بزند! او می‌دانست که بیخود نباید به کسی سیلی زد ولی یادش آمد که طیب گفته دواي دردش این است که هر کار دلش خواست بکند و هوس‌های خود را برآورد.

دیگر نتوانست با این هوس مبارزه کند، آستین خود را بالا زد و پیش رفت و پشت گردن درویش را نشانه گرفت و کف دستش را در هوا تکان داد و یک سیلی محکم به گوش درویش زد و صدای ترق آن را شنید و شروع کرد به خندیدن.

درویش که مشغول دست و رو شستن بود به زحمت خودش را نگاه داشت که در آب نیفتد و با خوردن سیلی یک آه گفت و وحشت زده از جا برخاست که سیلی زن را بگیرد و به حسابش برسد؛ اما وقتی مرد رنجور را نگاه کرد، دید پیرمردی مردنی است و اگر بخواهد قصاص کند، ممکن است مرد رنجور تلف شود.

دستش را گرفت و گفت: بدبخت! مگر سر به تنت زیادی است که بیخود مرا می زنی، تو که طاقت سیلی هم نداری و جان نداری بزمنت، چرا این کار را کردی و حالا چرا می خندی مگر دیوانه شده ای؟

مرد رنجور گفت: نمی دانم چرا کردم، دلم می خواست و طبیب هم گفته بود ولی خنده ام مال این است که عجب صدایی کرد و نمی دانم این صدای ترق مال دست من بود یا مال پشت گردن تو؟

درویش گفت: نمی دانی؟ حالا به تو می فهمانم. درویش دست مرد رنجور را گرفت و کشان کشان او را به خانه ی قاضی برد و شرح حال را گفت و گفت: این شکایت من، این هم آدم مردم آزار، این هم تو که قاضی هستی. اگر می گویی قصاص کنم بگو بکنم، اگر نه بگو چه باید کرد؟ من ترسیدم بزnomش جانش بالا بیاید، به هر حال این صحیح نیست که شهر قاضی داشته باشد و کسی بیخود به دیگری سیلی بزند.

قاضی نگاهی به مرد رنجور کرد و دید درباره ی این آدم لاغر مردنی حکم قصاص نمی توان کرد. ناچار درویش را نصیحت کرد و گفت: می بینی دوست عزیز، این آدم رنجور را نمی شود زد چون ممکن است بمیرد و خونش گردن تو را بگیرد با این کاری نمی توان کرد، این خودش زورکی زنده است بیا و او را ببخش، می گویند در عفو لذتی است که در انتقام نیست. عفو هم مال این طور جاهاست.

درویش گفت: چی چی را ببخشم! این چه حکم ناحقی است که می کنی، فردا که مردم این را بشنوند دیگر جلوی هیچ کس را نمی شود گرفت، آخر برای هر کار بدی کیفری و مجازاتی باید باشد، سی سال هم نمی بخشمش باید مجازاتش کنی.

قاضی گفت: همین است که گفتم، این مرد بیمار است و رنجور و مردنی و باید از شکایت خود صرف نظر کنی.

درویش گفت: من که هیچ وقت دلم به این کار راضی نمی شود. بعد قاضی از مرد رنجور پرسید: بینم چقدر پول داری؟

گفت: هیچ.

پرسید: صبح چه خورده ای؟



گفت: هیچ. قاضی به درویش گفت: می بینی؟ این مرد گرسنه هم هست، یک سیلی به تو زده چیزی از تو کم نشده، ولش کن، ولی تو چقدر پول داری؟

درویش گفت: شش درهم.

قاضی گفت: خوب، این پول را هم نصف کن سه درهمش را به این مرد رنجور بده برود یک لقمه نان بخورد، خدا به تو عوض خیر می دهد.

درویش اعتراض کرد و گفت: عجب گیری افتادم. کتک بخورم پول هم بدهم؟ این حکم ناحق است، ظلم و زور است، این چه حکمی است که می‌کنی، مگر سیلی یکی چند است؟

بعد یکی قاضی بگو و یکی درویش، مشغول گفت‌وگو بودند و مرد رنجور فکر می‌کرد که معلوم است یک سیلی سه درهم قیمت دارد و در این هنگام چشمش به پشت گردن قاضی افتاد و دید پس گردن قاضی از درویش صافتر و هموارتر است و دوباره هوسش گل کرد و همان‌طور که قاضی و درویش مشغول گفت‌وگو بودند، مرد رنجور دست خود را در هوا تکان داد و یک سیلی جانانه هم به گوش قاضی زد و گفت: حالا سه درهم هم شما بدهید که به یک جایی برسد.

قاضی از این کار خیلی اوقاتش تلخ شد اما درویش خوشحال شد و شش درهم پول درآورد و گفت: بفرمائید، این سه درهم مال آن سیلی که به من زدی این سه‌درهم هم مال آن سیلی که به شما زد.

قاضی گفت: این چه حرفی است؟ تو پول می‌دهی که مرا بزنند؟

درویش گفت: بله اگر سیلی خوب است برای همه خوب است، اگر بد است، برای همه بد است، حیف که دیگر پول ندارم وگرنه این سیلی دوم به صد درهم می‌ارزید، چون سزای حکم ناحق و خیلی نابجا بود تا تو باشی دیگر هرچه برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران هم نمی‌پسندی.

- اشتباه پیرمرد رنجور چه بود؟

- درویش چه رفتار خوبی نشان داد؟

- چرا حکم قاضی ناحق بود؟

- چرا باید برای حقوق دیگران احترام قائل بود؟

- حرف درویش که گفت: آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم

نپسند؛ یعنی چه؟

بازخورد  
از کودک



## داستان شماره ۳ آهو در طویله‌ی خران

یک روزی بود و یک روزگاری. یک روز یک شکارچی از صحرا یک آهو گرفته بود و شب که به خانه آمد، دید چیزی برای خوردن نیست. هرچه فکر کرد آهو را بکشد و کباب کند دلش راضی نشد. آهو را برداشت و آمد سر کوچه. چند نفر ایستاده بودند. صیاد گفت: آهو را می‌فروشم.

گفتند: چند؟ گفت: پنجاه تومان می‌ارزد ولی چون من احتیاج دارم می‌دهم ده تومان. وقتی مردم احتیاج صیاد را دیدند یکی گفت: من دو تومان می‌خرم. یکی گفت سه تومان، یکی دیگر چهار تومان، یک مرد گفت من پنج تومان می‌خرم این وقت شب کسی بیشتر از این نمی‌خرد. مگر یک آهوی خشک لاغر چقدر گوشت دارد؟

صیاد گفت: آهو را برای گوشتش نمی‌خرند، آهو، آهو است. گوسفند که نیست! مرد گفت: خودت میدانی، خلاصه از ما پنج تومان می‌رسد.

آهو را خرید و برد در خانه در طویله‌ی خرها رها کرد. آهو وارد شد و دید عجب جای وحشتناکی است. چند تا خر آنجا هستند و چند تا آخور هست و در هر آخور قدری کاه هست و یک حوضچه‌ی آب پر از آشغال و بوی رطوبت و هوای خفه و طویله‌ی در بسته و همین. هنوز در فکر بود که چه باید بکند، خرها او را دیدند و نگاهی به یکدیگر انداختند و پوزخندی زدند و یکی از خرها پرسید: تو دیگر کی هستی؟

آهو گفت: من هم یکی از بندگان خدا، اسمم آهو است، در صحرا زندگی می‌کردم، یکی مرا گرفت و آورد به ارباب شما فروخت، او هم مرا آورد اینجا.

خرها گفتند: بسیار خوب، هر که هستی حالا بفرما تو، اینجا هم خیلی جای خوبی است، ببین، حوض پر از آب است و آخورها پر از کاه و تا صبح هم هیچ‌کس کاری با اینجا ندارد، تو هم مهمان ما هستی، بیا هرچه می‌خواهی بخور و هر جا می‌خواهی استراحت کن، ولی مواظب باش زیر دست‌وپا له نشوی.

آهو گفت: متشکرم. حالا که هستم، ولی من این آب و گاه را نمی‌توانم بخورم، شما به کار خودتان مشغول باشید، من هم این گوشه‌ها هستم.

خرها مشغول خوراک بودند و از این آخور به آن آخور می‌رفتند، در طوبله می‌دویدند و گردوخاک می‌کردند و آهو می‌ترسید و از این گوشه به آن گوشه می‌دوید و از زیر



دست‌وپای آن‌ها در می‌رفت و از ترس و ناراحتی و هوای گردوخاک داشت خفه می‌شد. خرها هم گاهی به او نگاه می‌کردند و به یکدیگر اشاره می‌کردند و می‌خندیدند و می‌گفتند: آهو را باش، جانور عجیبی است، پاهایش مثل نی‌قلیان باریک است، شاخش را ببین، چشم‌هایش را نگاه کن، هیچ‌چیز هم نمی‌خورد و هیچ حرفی هم نمی‌زند و از ما می‌ترسد، به خیالش ما لولوخورخوره هستیم و همه با هم می‌خندیدند.

یکی از خرها که نجیب‌تر بود گفت: آخر او از جنس ما نیست و اینجا غریبی می‌کند و چون بچه است شاید از ما می‌ترسد، ما نباید او را ناراحت کنیم، هر چه باشد مهمان ماست باید آرام باشیم و کاری نکنیم بیشتر بترسد.

همه تصدیق کردند و آرام شدند. آن وقت الاغ نجیب به آهو گفت: بیا بچه جان، بیا

اینجا پهلوی خودم در آخور خودم غذا بخور، ببین چه کاه خوبی است، زرد مثل زعفران، درشت مثل برگ درخت، نرم مثل یونجه‌ی تر، شیرین مثل پوست خربزه، هیچ نترس، کسی به تو کاری ندارد. بیا شامت را بخور.

آهو گفت: از لطف شما ممنونم ولی من کاه نمی‌خورم، بچه هم نیستم ولی ذاتا نازک‌نارنجی هستم، هیکل من کوچک است ولی من به سهم خودم بزرگسال و کامل هستم، اگر آهو نبودم در نظر شما یک پیرمرد حساب می‌شدم.

الاغ‌ها همه با هم خندیدند، بعد یکی از الاغ‌ها گفت: خوب، بچه نیستی، پیرمرد که هستی، پیرمرد بیا اینجا پهلوی خودم جو بخور؛ و همه‌ی خرها خندیدند.

آهو گفت: من هیچ چیز نمی‌خواهم، کاه و جو برای شما خوب است که به آن عادت دارید، دندان من به کاه و جو کار نمی‌کند، مرا به حال خود بگذارید.

یکی از خرها گفت: آها فهمیدم این پیرمرد دندان ندارد، بیچاره پیرمرد، خوب، پس تو در صحرا چه می‌خوردی، باد هوا می‌خوردی؟ یا کسی برایت آتش رشته می‌پخت؟

آهو گفت: خواهش می‌کنم سربه‌سرم نگذارید، آخر شما نمی‌دانید من اینجا دارم خفه می‌شوم، جای من در طویله نیست، نمی‌خواهم به شما توهین کنم ولی خر، خر است و آهو، آهو است، هریکی را یک‌جوری ساخته‌اند، من همیشه در صحراهای سبز گشته‌ام و علف سبز خورده‌ام، ملاحظه می‌کنید که من تقصیری ندارم.

یکی از خرها گفت: خوبه، خوبه، حالا به او رو دادیم. ببین چه حرف‌های بزرگ بزرگی می‌زند. اینجا دارد خفه می‌شود، صحرای سبز و علف سبز و آهو خر نیست. بدبخت بینوا کاه و جو به این خوبی را نمی‌پسندد و از ما علف سبز می‌خواهد، اصلاً خر هم خودتی، ولش کنی بگذارید از گرسنگی بمیرد.

آهو گفت: من هم همین را می‌خواهم، مرا به حال خودم بگذارید و دلم را نسوزانید.

آهو خیلی غمگین شده بود و نمی‌دانست چه کند، چشم‌هایش پر از اشک شده بود و با خود فکر می‌کرد ای کاش صیاد مرا به چاه انداخته بود و به این طویله نفرستاده بود، برای من هر پیشامدی بهتر از زندگی با این جنس‌های زبان‌نفهم است.



خری که از همه نجیب‌تر بود وقتی اشک آهو را دید دلش به رحم آمد و رفت پیش آهو و گفت: ببین عزیز من، هیچ‌وقت گریه نکن، گریه هیچ دردی را دوا نمی‌کند، غصه خوردن و سر به‌زنانوی غم گذاشتن هم فایده ندارد، از قدیم گفته‌اند، به دنیا بخند تا دنیا به تو لبخند بزند، ما را می‌بینی که می‌خندیم و گریه نمی‌کنیم، ما هم مثل تو دلمان از این زندگی خون است ولی چاره چیست؟ حالا که این‌طور قسمت شده و به این طویله افتاده‌ای تو هم مثل همه باش، بگو و بشنو و بخند و غصه‌ی زیادی هم نخور، اگر می‌گویی طویله بد است، خیلی خوب بد است، ولی همان‌طور که ما می‌سازیم، تو هم بساز، ما هم خیلی خوش‌تر داریم که توی باغ باشیم و علف سبز بخوریم ولی وقتی که نیست نیست، خود را که نباید کشت، باور کن کاه هم خوشمزه است، اگر تو هم کاه و جو بخوری مثل ما بزرگ می‌شوی و می‌شوی یک حیوان حسابی، ولی اگر علف سبز می‌خواهی من حالا هر چه علف سبز توی کاه هست، جدا می‌کنم و به تو می‌دهم.

آهو که می‌دید آن‌ها حرف او را نمی‌فهمند بغض کرده بود و نمی‌توانست جوابی بدهد. در این وقت یکی از خرها از گوشه‌ی طویله فریاد زد: آهای یک‌دانه علف سبز هم من پیدا کردم، بچه‌ها، هرکس علف سبز پیدا کرد، کنار بگذارد برای آهو، شما که می‌خواهید ثواب کنید سبزه‌هایش را به آهو بدهید، از گریه‌ی آهو دلم کباب شد، نگذارید این بیچاره گریه کند، خدا را خوش نمی‌آید.

آهو جواب داد: لازم نیست برای من دلسوزی کنی، دلسوزی کردنتان هم خرابه و احقرانه است، من گدا نیستم که برای ثواب در راه خدا چیزی به من بدهند، گدا خودتان هستید، شما نمی‌توانید مرا بشناسید. برای اینکه من آهو ام و شما الاغ هستید.

خرها سرها را برگرداندند و گفتند: دیگر چه؟ عجب جانور احمقی هستی، ما داریم به تو خوبی می‌کنیم و تو این‌طور به ما متلک می‌گویی؟

یکی از خرها گفت: شیطان می‌گوید بروم یک لگد بزدم توی سرش. یکی دیگر گفت: علف سبز می‌خواهد و منت هیچ‌کس را هم قبول نمی‌کند. یکی گفت: الان به حسابش می‌رسم آمد جلو و یک لگد به آهو زد، یکی دیگر هم آمد و او را گاز گرفت و آهو از ترس و درد بی‌هوش شد و افتاد.

الاغ نجیب گفت: بدکاری کردید، او تقصیری نداشت، در دنیا هزار جور حیوان هست، این هم یک جورش بود، خیلی‌ها هستند که زندگی و طرز فکرشان با ما فرق دارد، واجب نیست که همه مثل ما باشند و مثل ما فکر کنند، ما گاه و جو می‌خوریم آهو نمی‌خورد، این که گناه نیست و زدن و بستن لازم ندارد. خیلی بد کردید که او را زدید. خرها گفتند: اصلاً تقصیر از تو است که از اول نازش را کشیدی و او را به گریه انداختی. وگرنه گرسنگی او را مجبور می‌کرد که همین گاه را بخورد و بگوید به به.

دیگر صبح شده بود. مرد آمد به طویله تا خرها را برای کار ببرد. دید آهو در کناری افتاده و نفس‌نفس می‌زند. آهو را به دوش گرفت و برد به خانه‌ی صیاد و گفت: ببین داداش، من جز یک طویله جایی نداشتم و دیشب آهو را فرستادم آنجا و معلوم می‌شود خرها با این آهو نمی‌سازند، او را زده‌اند و من دلم به حالش می‌سوزد، بگیر یک فکری برایش بکن و هر وقت پول داشتی پنج تومان مرا پس بده.

صیاد آهو را پس گرفت و چند روز از او نگهداری کرد تا حالش خوب شد. بعد او را برد و در صحرا رها کرد. خرها و آهو از این اتفاق درس زیادی گرفتند. تفاوت‌ها زیاد است اما باید تفاوت‌ها را محترم شمرد و با هم دیگر ساخت.

- دلیل رفتارهای خرها با آهو چه بود؟
- آیا همه باید شبیه هم رفتار کنند تا بتوانند با هم دوست باشند؟
- تو با دوست چه تفاوت‌هایی داری؟
- اگر خرها به تفاوت‌های خودشان با آهو احترام می‌گذاشتند، چه اتفاق دیگری می‌افتاد؟
- آهو به تفاوت‌ها احترام می‌گذاشت؟
- اگر کسی رفتار محترمانه‌ای نداشته باشد، ما چه کار باید بکنیم؟

باز خورد  
از کودک



## داستان شماره ۴

### دندان سفید

یک روز حضرت عیسی (ع) با چند نفر از همراهان از راهی می‌گذشت و به‌جایی رسیدند که لاشه‌ی سگ مرده‌ای افتاده بود. حضرت عیسی لحظه‌ای ایستاد و به همراهان گفت: درباره‌ی این حیوان چه فکر می‌کنید؟ همراهان همدیگر را نگاه کردند و نمی‌دانستند که منظور حضرت عیسی چیست.

یکی جواب داد: لاشه‌ی سگی است که مرده است.

یکی گفت: و چه بوی بدی دارد.

یکی گفت: و چه منظره‌ی ناراحت‌کننده‌ای.

دیگری گفت: و چقدر کثیف است.

دیگری گفت: به آن دست نباید زد؛ ممکن است بیماری او سرایت کند.

دیگری گفت: وقتی هم که زنده بود تنش پاک نبود، حالا که مرده هم پاک نیست.

دیگری گفت: و این دهانش که بازمانده است، مثل این است که باز می‌خواهد پاچه‌ی کسی را بگیرد.

آن وقت حضرت عیسی فرمود: این‌ها هست، اما حیوان باوفایی بود، خوب پاسبانی می‌کرد و دوست و دشمن را می‌شناخت و چه دندان سفیدی دارد. همه‌اش بدی‌ها و زشتی‌ها را نباید دید. با هرچه روبرو می‌شوید اول خوبی‌هایش را ببینید و با احترام رفتار کنید چه انسان باشد و چه حیوان. حتی حیوانی مرده.



- اشتباه یاران حضرت عیسی چه بود؟
- تو چه چیزهای خوبی در یک سگ، گربه، خریا هر حیوان دیگری می بینی؟
- در دوستانت چطور؟ چه خوبی هایی دارند؟
- فقط به بدی ها توجه کردن باعث چه چیزهایی می شود؟

بازخورد  
از کودک



## داستان شماره ۵

### پیشنهاد خوب

میثنا علی کمالی

آب برکه‌ی آرامش پر از زباله و به شدت کثیف شده بود و دیگر صدای شالاپ‌شلوپ مرغابی‌ها هنگام حمام کردن و صدای قورقور قورباغه‌ها از آنجا به گوش نمی‌رسید. ماهی‌ها افسرده و ناراحت به ته آب رفته بودند و دیگر نای شنا کردن نداشتند. بلبل‌ها دیگر چه چه نمی‌زدند و قوها در گوشه‌ای کز کرده بودند و دیگر خوشحال نبودند. هیچ‌کس امیدی به خوب شدن این وضعیت نداشت.

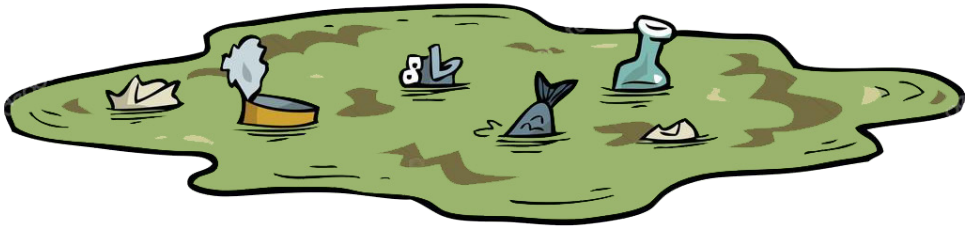
خلاصه همه‌چیز رنگ و بوی خودش را در برکه‌ی آرامش از دست داده بود. یک روز، خرگوشی و دوست صمیمی‌اش گوش پشمالو تصمیم گرفتند از جنگل آن طرف جاده برای شنا کردن به آن برکه بیایند. خرگوشی که برای اولین بار دوستش را به شنا دعوت کرده بود، کلی از برکه تعریف کرد و گفت: بین رفیق! این‌جایی که می‌خواهم تو را ببرم خیلی قشنگه! آبش آن‌قدر خنک و تمیزه که نگو! کلی ماهی‌های رنگارنگ داره که وقتی داری شنا می‌کنی می‌آیند دور و برت و مشت و مالت می‌دهند. البته بهتر است که قلقلکی نباشی وگرنه از خنده غش می‌کنی!

گوش پشمالو از توصیفات خرگوشی درباره برکه خیلی خوشش آمد و چشمانش برقی زد و گفت: آخ جون! پس قرار است کلی بازی کنیم رفیق! سریع‌تر برویم که دیگر طاقت ندارم!

خرگوشی خنده‌ای کرد و گفت: معلوم است که خیلی ذوق داری! پس برویم رفیق عزیزم! آن‌ها از جنگل حرکت کردند و بعد از مدتی پیاده‌روی به چند قدمی برکه رسیدند.

خرگوشی با انگشتش برکه را به گوش پشمالو نشان داد و گفت: هی دوست من! آنجا را می‌بینی؟! این همان جای باصفایی است که گفتم!

آن‌ها چند قدم باقیمانده را پشت سر گذاشتند و با دیدن برکه کثیف و پر از زباله، ناگهان در جا خشک‌شان زد. کمی هوا را بو کردند، بوی بدی بینی‌شان را می‌سوزاند.



خرگوشی که بیشتر از گوش پشمالو متعجب شده بود من‌من‌کنان گفت: اِاا ... اینجا که برکه آرامش نیست! فکر کنم مسیر را اشتباه آمده‌ایم. بگذار دور و اطراف را یک نگاهی بیندازم، شاید برکه جای دیگری باشد.

خرگوشی همه آن اطراف را گشت، اما خبری از آن برکه زیبایی که در ذهنش نقش بسته بود، نبود. گوش پشمالو که حالش گرفته شده بود گفت: خرگوشی! تو الکی آن‌قدر تعریف اینجا را می‌کردی!

خرگوشی گفت: نه ... نه ... این‌طوری نیست! صبر کن می‌خواهم یک‌بار دیگر به مسیر برکه فکر کنم. چند دقیقه‌ای گذشت و برای خرگوشی ثابت شد که این برکه همان برکه‌ی آرامش است. خرگوشی به شدت از کثیفی برکه ناراحت بود و به خاطر وعده‌ای که به گوش پشمالو داده بود نمی‌توانست توی چشمانش نگاه کند. شرمنده سرش را پایین انداخت و با صدای آرام گفت: مرا ببخش پشمالو! راستش ... راستش را بخواهی اینجا همان‌جایی است که قرار بود شنا کنیم، ولی نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده است که سوت‌وکور شده و پر از آشغاله!

گوش پشمالو جواب داد: نه پسر! من می‌دانم برای اینجا چه اتفاقی افتاده است

و تو هم هیچ تقصیری نداری. اینجا را آدم‌ها این‌طوری کثیف کرده‌اند... اما من می‌خواهم یک پیشنهاد خیلی خوب بدهم!

خرگوشی گفت: بگو ببینم پیشنهادات چیه!

گوش پشمالو در گوش خرگوشی چیزهایی گفت و درحالی‌که به‌طرف برکه می‌رفت گفت: خب نظرت چیه؟! موافقی یا نه؟ خرگوشی از پیشنهاد گوش پشمالو خیلی خوشش آمده بود. ذوق‌زده گفت: معلومه که موافقم پسر! ولی خب صبر کن ببینم! من و تو که تنهایی نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم! به نیروی کمکی احتیاج داریم. من الان یک سوت بلند می‌زنم تا دوستان خرگوشم همه بیایند اینجا.

خرگوشی سوت بلندش را زد و بعد از چند دقیقه خرگوش‌های جنگل همگی در کنارش به صف شدند. خرگوشی نقشه را برای آن‌ها توضیح داد. آن‌ها دست‌به‌کار شدند و در آب برکه پریدند و به کمک هم برکه را از زباله‌ها پاک کردند. چندساعتی گذشت. کم‌کم داشت سر و کله خانواده قورقوری‌ها و ماهی‌های دم بلند پیدا می‌شد. خبر تمیز شدن آب برکه به قوها رسید و آن‌ها هم خیلی زود پیدایشان شد.



یکی از مرغابی‌ها بچه‌اش را فرو کرد توی آب و با خوشحالی گفت: آخیش ... بالاخره می‌توانم دخترم را تمیز بشورم. من از شما خیلی ممنونم خرگوشی‌ها! به دنبال تشکر مرغابی، بقیه هم آمدند پیش آن‌ها و شروع به تشکر کردند.

قوی بزرگ سفید با صدای دل‌نشینش گفت: ما نباید برکه را این‌طور رها می‌کردیم و می‌رفتیم، شما به ما یاد دادید، محل زندگی باید همیشه تمیز باشد... حالا خرگوش‌های مهربان و فداکار، بفرمایید داخل برکه‌ی خودتان شنا کنید!

خرگوش و گوش پشمالو و دوستانشان، با حیوانات برکه شروع به آب‌بازی کردند و از شنا کردن در آب تمیز و زلال برکه لذت بردند.

- پیام داستان چه بود؟

- حیوانات برای اینکه برکه تمیز شود چه کارهایی کردند؟

- برای اینکه حیوانات بتوانند به راحتی در طبیعت زندگی کنند وظیفه‌ی

ما انسان‌ها چیست؟

- ما انسان‌ها برای پاکیزگی محیط زندگی خود چه کارهایی باید انجام دهیم؟

بازخورد  
از کودک





## داستان شماره ۶

## گلدان‌های نرگس خانم

راحین و مادر توی نشیمن در حال صحبت بودند و محمدمین در اتاقش مشغول انجام تکالیف مدرسه‌اش بود. ناگهان صدایی شبیه شکستن ظرف از حیاط شنیده شد و هر سه به سمت پنجره رفتند. دو تا گربه که معلوم نبود بازی می‌کنند یا دعوا توی حیاط می‌دویدند و همه‌ی گلدان‌های نرگس خانم را شکسته بودند. نرگس خانم، همسایه طبقه پایین بود. خانمی سالخورده و مهربان که بچه‌هایش در شهر دیگری زندگی می‌کردند و همیشه تنها بود؛ به همین خاطر محمدمین و راحین را خیلی دوست داشت چون او را یاد نوه‌هایش می‌انداختند.



محمدامین با عجله از پله‌ها پایین رفت و گربه‌ها را از حیاط بیرون کرد، اما دیگر دیر شده بود. همه‌ی گلدان‌ها شکسته بودند و خاک و گیاهشان روی زمین ریخته بود. محمدامین ناخودآگاه به پنجره نرگس خانم نگاه کرد و چهره‌ی غمگین نرگس خانم را دید. او می‌دانست نرگس خانم عاشق گلدان‌هایش است. با خود گفت، حتماً نرگس خانم از شکستن گلدان‌ها خیلی ناراحت شده است.

محمدامین به سرعت به خانه برگشت و به مادرش گفت: مامان! اجازه می‌دهید بروم و گلدان‌های حیاط را جمع کنم؟ فکر می‌کنم چند تا گلدان جدید هم احتیاج داریم.

راحین گفت: مامان من هم به محمدامین کمک می‌کنم.

مادر با لبخند گفت: بله بچه‌ها! کار خوبی می‌کنید. آن‌ها به حیاط رفتند و به پنجره نرگس خانم نگاه کردند، اما خبری از او نبود.

راحین گفت: محمدامین تو گلدان‌های شکسته را جمع کن تا من جارو بیاورم و حیاط را جارو کنم. محمدامین گلدان‌های شکسته را جمع کرد و داشت آن‌ها را در سطل زباله می‌ریخت که ناگهان تکه تیزی از گلدان دست او را برید. راحین با دیدن این صحنه به سمت برادرش دوید و به او کمک کرد تا به خانه برود. مادر دست محمدامین را تمیز کرد و بست و آن‌ها دوباره به حیاط برگشتند.

راحین گفت: بهتر است تو اینجا بنشین تا من به انباری بروم. مثل اینکه چندتایی گلدان آنجا دیده بودم. محمدامین کنار دیوار نشست و به حوض آبی‌رنگی که بدون گلدان‌های شمعدانی انگار چیزی کم داشت نگاهی انداخت. خیلی دلش می‌خواست زودتر گلدان‌ها را سر جایش بگذارد. راحین با چند گلدان رنگارنگ از انباری بیرون آمد. آن دو با بیلچه‌ی کوچکی گل‌ها را در گلدان‌های جدید قرار دادند و بعد از آن حیاط را شستند.

راحین گفت: من می‌روم نرگس خانم را بیاورم تا گلدان‌ها را ببیند. او چند ضربه به زرد. نرگس خانم در را باز کرد. راحین گفت: لطفاً با من به حیاط بیایید تا چیزی را به شما نشان بدهم.

نرگس خانم گفت: تو برو من خودم می‌آیم.

او خیلی آهسته پشت سر راحین رفت توی حیاط. محمدمین با اشتیاق فراوان گفت: به نظر شما خوب شده؟ و در حالی که لبخند می‌زد ادامه داد: البته اگر تعریف از خود نباشد به نظر من که عالی شده است!



بچه‌ها به‌صورت غمگین نرگس خانم نگاه کردند. لبخند از لبانشان پر کشید و هر دو با ناراحتی به خانه برگشتند. نرگس خانم آهی کشید و همان‌جا روی صندلی تاشوی خودش روبروی حوض آبی‌رنگ نشست. مادر مشغول آماده کردن عصرانه بود. او با دیدن چهره بچه‌ها با نگرانی پرسید: اتفاقی افتاده؟ چرا ناراحتید؟

راحین گفت: آن‌همه زحمت کشیدیم که نرگس خانم را خوشحال کنیم، اما نشد.

محمدمین با دلخوری گفت: چه می‌شد حداقل یک لبخند می‌زد که ما هم خوشحال شویم؟

مادر گفت: این‌که ناراحتی ندارد، مهم این است که شما یک کار خوب انجام

داده‌اید و همین به‌تنهایی خودش ارزش دارد. حالا بیا ببینیم چه من کمک کنید تا وسایل عصرانه را به حیاط ببریم و ببینیم چرا نرگس خانم ناراحت است؟

آن‌ها به حیاط رفتند و مادر مثل همیشه با مهربانی گفت: نرگس خانم! چیزی شده که ناراحت هستید؟

بچه‌ها فکر می‌کردند با درست کردن گلدان‌ها شما خوشحال می‌شوید ولی انگار این‌طور نبوده! نرگس خانم گفت: نه بچه‌های گلم! خیلی هم خوشحال شدم، ولی چند وقتی است که درد پاهایم بیشتر شده و دکتر گفته باید از واکر استفاده کنم. از این ناراحتم که دیگر نمی‌توانم گلدان‌ها و باغچه را خودم آب بدهم، چه برسد به کاشتن گل و زیاد کردن گلدان‌ها!

مادر دستان او را در دست گرفت و گفت: شما مثل مادرم هستید، خواهش می‌کنم هر کاری که دارید به من بگویید تا انجام دهم.

راحین گفت: گلدان‌ها و باغچه و حیاط را به من و محمدامین بسپارید. ما مراقب گل‌های شما هستیم. محمدامین چشمکی زد و گفت: البته اگر راحین خانم رئیس بازی در نیورد. نرگس خانم که دیگر اثری از ناراحتی در چهره‌اش دیده نمی‌شد، با مهربانی گفت: خدا را شکر که شما در کنار من هستید.

- چرا محمدامین و راحین می‌خواستند نرگس خانم را خوشحال کنند؟

- درباره احترام گذاشتن به بزرگ‌ترها احادیثی را پیدا کن و بنویس.

بازخورد  
از کودک



## داستان شماره ۷

### بال صورتی

میثا علی کمالی

گل و گیاهان سرزمین پروانه‌ای در معرض نابودی بود و تعدادی از پروانه‌ها از بین رفته بودند و بقیه نیز آنجا را ترک کرده بودند. تنها پروانه‌های باقی‌مانده در آن سرزمین، مامان پری و دخترش بال صورتی بودند، اما آن‌ها از تنهایی و بی‌غذایی خسته شده بودند و دیگر نمی‌خواستند دست روی دست بگذارند. مامان پری خیلی فکر کرد و تصمیم گرفت برای نجات سرزمینشان و برگرداندن پروانه‌هایی که کوچ کرده بودند، کاری مفیدی انجام بدهد. صبح یک روز آفتابی، بال صورتی و مادرش کول پشتی‌هایشان را برداشتند و پروازکنان به طرف دشت گل‌هایی که خیلی از سرزمینشان فاصله داشت، حرکت کردند. آن‌ها ساعت‌ها بال زدند و بالاخره به مقصد رسیدند. مامان پری روی گل‌ها می‌نشست و گرده‌ی آن‌ها را برمی‌داشت و داخل کوله‌اش می‌ریخت. بال صورتی با نگاه کردن به مادرش یاد گرفت چگونه باید گرده‌ی گل جمع کند. او در حین کار کردن آواز می‌خواند و از روی گلی روی گل دیگر می‌پرید و شادی می‌کرد.

هوا رو به تاریک شدن بود. آن دو روز پرتلاشی را پشت سر گذاشته بودند و دیگر نای بال زدن نداشتند. مامان پری به دخترش گفت: عزیزم بهتر است روی گلبرگ‌ها استراحت کنیم و صبح فردا به سرزمین خودمان برگردیم. مامان پری بوته گل بلندی را برای استراحت انتخاب کرد و هرکدام از آن دو روی یکی از گل‌ها دراز کشید و به آسمان زیبای پر ستاره خیره شد. چشم پروانه‌ها کم‌کم داشت گرم می‌شد که صدای ویژیژی به گوششان رسید.

بال صورتی نگاهی به اطراف انداخت تا ببیند صدا از کجا می‌آید، ناگهان چشمش به پرندهای افتاد که تند تند بال می‌زد و دور بوته گل می‌چرخید. بال صورتی با صدای لرزان گفت: مامان... مرغ حشره‌خوار آمده... باید فرار کنیم!

آن‌ها که خیلی ترسیده بودند به سرعت پرواز کردند، اما مرغ حشره‌خوار دست‌بردار نبود و هر لحظه فاصله‌اش را با پروانه‌ها کمتر و کمتر می‌کرد. مامان پریری و بال صورتی به نفس‌نفس افتادند. کوله مامان پریری سنگین بود. او نتوانست به پرواز کردن ادامه بدهد و ناگهان روی زمین افتاد. بال صورتی همچنان داشت از دست شکارچی فرار می‌کرد و نمی‌دانست چه اتفاقی برای مادرش افتاده است. وقتی دیگر صدایش را نشنید به پشت سرش نگاه کرد و با تعجب دید که فقط خودش مانده است و مرغ حشره‌خوار. حشره‌خوار به سرعت خودش را به بال صورتی رساند و با نوکش کوله‌پشتی او را سوراخ کرد. بال صورتی با دستش سوراخ را محکم گرفت تا گرده‌هایی را که به‌سختی جمع کرده بود از بین نرود. در بین راه نگاهش به درخت بزرگی افتاد. کمی سرعتش را بالا برد و در شکافی که روی درخت بود پنهان شد. مرغ حشره‌خوار همان اطراف گشتی زد. هر چه نگاه کرد اثری از پروانه ندید و بال‌زنان از آنجا دور شد. بال صورتی سرش را از شکاف بیرون آورد تا ببیند خبری از حشره‌خوار هست یا نه. اوضاع آرام شده بود و شکارچی رفته بود. او در نهایت سرعت مسیر آمده را برگشت و با خوشحالی مادرش را که روی گلی نشسته بود دید. آن‌ها همدیگر را در آغوش گرفتند و به سرزمین پروانه‌ای بازگشتند. مامان پریری و بال صورتی گرده‌ها را روی گیاهان پاشیدند و خیلی زود همه‌جا مثل گذشته سرسبز و با طراوت شد و گل و گیاهان جدیدی رشد کرد. کم‌کم باد، عطر گل‌ها را به نقاط دوردست برد و پروانه‌هایی که کوچ کرده بودند دوباره به خانه‌هایشان برگشتند. از آن روز به بعد، هر بار که پروانه‌ای روی گلی می‌نشست و دلش شاد می‌شد، نوری زیبا در قلب مامان پریری و بال صورتی روشن می‌شد و لبخند خوشحالی را روی لب‌هایشان می‌نشاند.

- مامان پریری و بال صورتی برای چه در تلاش بودند؟

- تو برای حفظ طراوت و سرسبزی طبیعت چه کارهایی می‌کنی؟

- اگر کسی را ببینی که به طبیعت احترام نمی‌گذارد و زباله‌هایش را در

محیط رها می‌کند، چه کار می‌کنی؟

بازخورد  
از کودک



## داستان شماره ۸

## دانه‌های تسبیح

صبح شده بود. عدنان با خوشحالی از تختش پایین آمد و پس از شستن دست و صورت و خوردن صبحانه، به طرف باغچه خانه‌شان رفت دیروز پدرش، یک فرغون کوچک پلاستیکی با بیل و چکش برای او خریده بود که با آن‌ها خاک‌بازی کند. عدنان با خوشحالی شروع کرد به کندن خاک‌های باغچه. چندین بار فرغون را با بیل کوچکش پر از خاک کرد و از این طرف به آن طرف باغچه برد. مادرش آمد توی حیاط تا بازی عدنان را تماشا کند. او به پسرش گفت: عزیزم، خدا قوت!



عدنان یواشکی خندید و دوباره با فرغونش باغچه را دور زد. یک‌ساعتی که بازی کرد، خسته شد. به اتاق رفت. مادرش انجیرهای درخت خانه را شسته و برای خوردن بچه‌ها روی میز گذاشته بود. عدنان با شوق به طرف میز رفت و تا خواست یکی از انجیرها را بردارد و بخورد، یادش آمد که مادرش به او گفته بود، ما هیچ‌وقت نباید

با دست‌های نشسته چیزی بخوریم. عدنان به سرعت دست‌هایش را با آب و صابون شست و باعلاقه و اشتها، چند تا از انجیرها را خورد. حالا برادرش حامد که دو سال از او کوچک‌تر بود از خواب بیدار شده بود و دلش می‌خواست بازی کند. عدنان به برادرش گفت: حامد می‌ای بازی کنیم؟

حامد گفت: اول می‌خواهم صبحانه بخورم.

مادر آن طرف اتاق نشسته بود و داشت روی یک پارچه خوش‌رنگ گلدوزی می‌کرد. تا دید حامد از خواب بیدار شده است، به طرف آشپزخانه رفت و به عدنان گفت: عزیزم، اول وسایلت را که در اتاق ریخته‌ای جمع کن. بعد از اینکه اتاقت جمع‌وجور شد و حامد هم صبحانه‌اش را خورد، با هم مسابقه می‌دهید و مثل همیشه من هم داورتان می‌شوم.

مادر تسبیح کوچکی داشت که بعضی وقت‌ها، دانه‌هایش را کف اتاق پخش می‌کرد و از بچه‌ها می‌خواست در جمع‌کردن دانه‌های تسبیح با هم مسابقه بدهند. مادر بعد از تمام شدن صبحانه‌ی حامد، تسبیحش را آورد و آماده شد تا شروع مسابقه را اعلام کند.

عدنان گفت: آخ جون بازی جمع‌کردن تسبیح، من این بازی را خیلی دوست دارم.

مادر دانه‌های تسبیح را روی فرش اتاق پخش کرد و تا گفت، الله، محمد، علی، بچه‌ها متوجه شدند که مسابقه شروع شده است.





حامد از عدنان فرزندش بود و دانه‌های بیشتری جمع کرده بود. عدنان چند بار به فکرش رسید، حامد را هل بدهد تا بیفتد و خودش بتواند دانه‌های بیشتری را جمع کند؛ اما هر بار یادش آمد که اگر این کار را بکند ممکن است او آسیب ببیند و مادرش را هم ناراحت کند. چون مادر و برادرش را خیلی دوست داشت، این کار را نکرد.

حالا زمان مسابقه به پایان رسیده بود. هر دو برادر به نسبت مساوی دانه‌های تسبیح را جمع کرده بودند و بازی دو برنده داشت. پس از تمام شدن بازی، عدنان از دو چیز خوشحال بود، اول اینکه دست‌هایش را قبل از خوردن انجیرها شسته بود و اتاقش را مرتب کرده بود. دوم اینکه توی مسابقه دانه‌های تسبیح، برادرش را هل نداده بود.

- یک نمونه از احترام به طبیعت در داستان وجود دارد. آن را بگو.

- یک نمونه از احترام به پدر و مادر بگو.

عدنان چه کارهایی کرد؟

- یک نمونه از احترام به خود را در داستان پیدا کن.

بازخورد  
از کودک



## داستان شماره ۹

### من کار خوب را انتخاب می‌کنم.

شیرا علیزاده

زنگ تفریح خورده بود. من و دوستم سمانه خوشحال و خندان خوراکی‌هایمان را برداشتیم و از پله‌های مدرسه پایین رفتیم. حیاط کم‌کم داشت شلوغ می‌شد. مژگان، یکی از هم‌کلاسی‌هایمان آمد و گفت: بچه‌ها بیایید دور حیاط بدویم. من و سمانه گفتیم: ما نمی‌آییم. خانم ناظم گفته، نباید توی حیاط بدو بدو کرد.

مژگان ناراحت شد و گفت: شماها ترسو هستید. خانم ناظم به ما کاری ندارد. من گفتم: من ترسو نیستم مژگان خانم! فقط دوست ندارم کسی من را به خاطر رعایت نکردن قانون دعوا کند.

سمانه گفت: مریم راست می‌گوید. ندیدی خانم ناظم همیشه می‌آید توی حیاط و مواظب است تا برای ما اتفاقی نیفتد. مژگان به حرفم گوش نداد و شروع کرد به دویدن تو حیاط مدرسه. من و دوستم داشتیم شیر و کیکمان را برای خوردن آماده می‌کردیم که یک‌دفعه مژگان همان‌طور که داشت می‌دوید، محکم خورد به سمانه و بطری شیر از دست سمانه افتاد و روپوش و مقنعه‌اش را خیس کرد. سمانه بغضش گرفته بود و نمی‌دانست با این مقنعه و مانتویی که همه‌جایش شیری شده، چطور برود سر کلاس.

مژگان از کاری که کرده بود، ترسید و فوراً پشت بچه‌های دیگر قایم شد. خانم ناظم داشت توی حیاط قدم می‌زد. او با دیدن سمانه پیشمان آمد و پرسید: چرا لباست خیس شده؟ سمانه با سوال خانم ناظم، نزدیک بود بزند زیر گریه. من گفتم: یکی از بچه‌ها توی حیاط می‌دوید و محکم خورد به دوستم و بطری شیر ریخت روی لباس و مقنعه‌اش. خانم ناظم، مژگان را که از پشت سر بچه‌ها سرک می‌کشید، دید و با اشاره از او

خواست پیش ما بیاید. مژگان آهسته و با خجالت جلو آمد. خانم ناظم به او گفت: این بار چندم است که به قانون مدرسه توجه نمی‌کنی. مگر حیاط مدرسه جای دویدن است؟ چرا حرف بزرگ‌ترت را گوش نمی‌دهی؟

مژگان سرش را پایین انداخته بود و به زمین نگاه می‌کرد. او از خانم ناظم و سمانه معذرت‌خواهی کرد و گفت که دیگر کارش را تکرار نمی‌کند. یک ساعت بعد زنگ مدرسه خورد. من دم در منتظر مادرم بودم که بیاید دنبالم. مژگان می‌خواست تنهایی برود خانه. پرسیدم: چرا منتظر مامانت نمی‌شوی؟ او گفت: مامانم امروز نمی‌تواند بیاید، می‌خواهم خودم بروم خانه، بیا دوتایی با هم برویم! گفتم: نه! من منتظر مامانم هستم. تو هم اصلاً نباید تنهایی بروی، چون خطرناک است. مژگان پرسید: پس من چکار کنم؟ گفتم: با هم می‌رویم اما صبر می‌کنیم تا مامانم بیاید. من و مامانم تو را به خانه‌تان می‌بریم.

مژگان خوشحال شد و گفت: باشد، این‌طوری خیلی بهتر است. بعد از اینکه مژگان را به خانه‌اش رساندیم، من همه ماجراهای آن روز مدرسه را برای مادرم تعریف کردم. مادرم مرا نوازش کرد و گفت: آفرین ریحانه جان. تو با نه گفتن به هم‌کلاسی‌ات، هم قانون مدرسه را زیر پا نگذاشتی، هم با راهنمایی‌های درست، باعث شدی که مژگان هم دیگر کارهای خطرناک انجام ندهد.

- کارهای اشتباه مژگان چه بود؟

- حالا کارهای خوب مریم را بگو.

- به نظرت کارهای کدامیک درست بود؟ احترام به قانون یا بی‌احترامی به آن؟

- یک نمونه احترام به بزرگ‌ترها و والدین را در داستان پیدا کن.

بازخورد  
از کودک



## داستان شماره ۱۰

### کارهای خوب، با نیت‌های خوب

هرسال روز عید غدیر در خانه پدربزرگ یوسف جشن برپا می‌شد. همه فامیل و همسایه، به خانه آن‌ها می‌آمدند و از دست پدربزرگ اسکناس نو عیدی می‌گرفتند. مادربزرگ هم آن روز غذای خوشمزه‌ای می‌پخت و از مهمان‌ها پذیرایی می‌کرد.

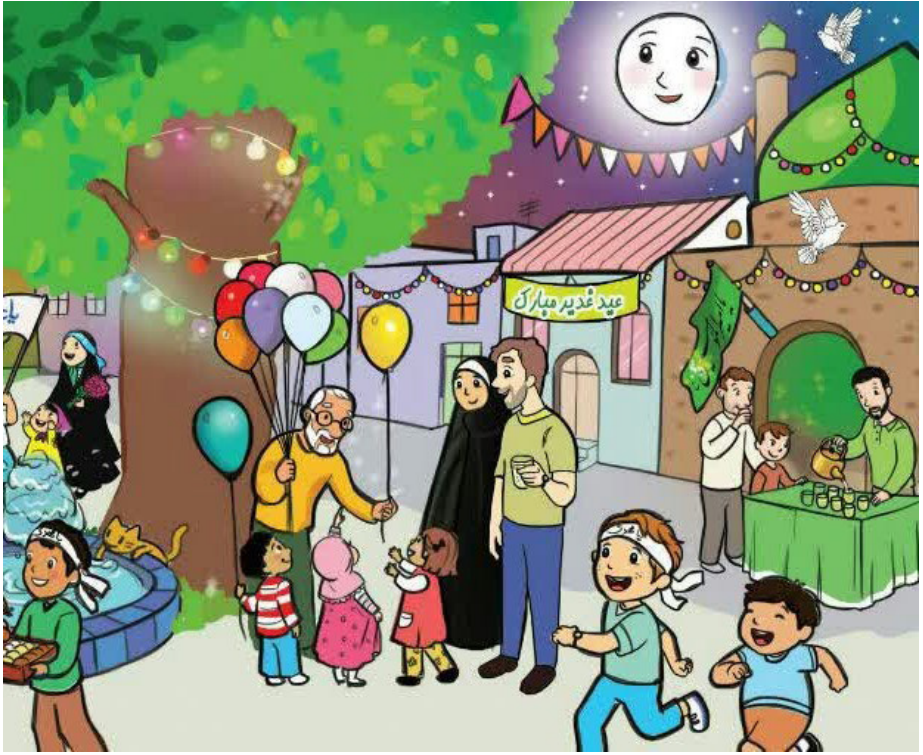
روز عید غدیر امسال، توی حیاط پدربزرگ، یوسف و دایی ناصرش، مشغول زدن پرچم‌های سبز به دیوار بودند. روی پرچم‌ها، اسم امام علی علیه‌السلام با خط قشنگی نوشته شده بود. دایی با صدای خوشش، شعری درباره‌ی مهربانی‌های امام علی علیه‌السلام می‌خواند و امیرعلی، پسردایی کوچک یوسف هم دست می‌زد و خوشحالی می‌کرد.

یوسف از دایی ناصر پرسید: دایی چرا پدربزرگ هرسال عید غدیر، به همه اسکناس نو عیدی می‌دهند؟

دایی خندید و گفت: چون پدربزرگ سید هستند. امروز هم روزی است که حضرت علی، امام ما شده‌اند و هر کس به نیت خوشحال کردن امام علی مهمان دعوت کند، خدا را از خودش راضی کرده است.

یوسف پرسید: من امام علی را خیلی دوست دارم. عیدی هم دوست دارم. فکر کنم بقیه هم عیدی دوست دارند که به خاطر گرفتن عیدی به دیدن پدربزرگ می‌آیند؟

دایی ناصر بلند خندید و گفت: گرفتن عیدی از دست یک سید خیلی می‌چسبد؛ اما فامیل و آشنایان به خاطر احترام به پدربزرگ که سید بزرگ فامیل هستند، به خانه ما می‌آیند و همگی جشن می‌گیریم.



یوسف لبخندی زد و دوباره پرسید: مادربزرگ هم برای همین غذای خوشمزه می‌پزند؟  
دایی با لبخند جواب داد: بله یوسف جان، اصلاً چون با نیت خوبی این کار را انجام  
می‌دهند، غذایی که برای مهمان‌ها می‌پزند، از همیشه خوشمزه‌تر هم می‌شود.

یوسف گفت: چه خوب است که خدا این جور کارها را دوست دارد.

دایی گفت: همین پرچم زدن‌های تو هم اگر به نیت خوشحال کردن امام علی  
باشد، کار با ارزشی کرده‌ای و خدا هم از تو راضی است.

یوسف با ناراحتی گفت: دایی من که برای پرچم زدن نیت نکرده بودم. بیایید از اول  
پرچم‌ها را بزنیم.

دایی خنده بلندی کرد و گفت: دایی جان، خب الان نیت کن. الان هم دیر نشده.

یوسف گفت: یعنی می‌شود؟

دایی گفت: بله.

یوسف چشمانش را بست، در دلش، یک نیت خوب کرد و خوشحال و خندان به سمت مادر بزرگ دوید و گفت: «مادر بزرگ قندان‌ها را بدهید من بیرم. امروز می‌خواهم کلی کارهای خوب، با نیت‌های خوب بکنم.»

مادر بزرگ با تعجب به یوسف نگاه کرد و قندان‌ها را به او داد. دایی که از آن طرف حیاط، یوسف را نگاه می‌کرد، خندید و در دلش به یوسف آفرین گفت.

- روز عید غدیر چه روزی است؟

- چرا روز عید غدیر به دیدار سادات می‌رویم؟

- تو با چه نیت‌های خوبی با دیگران ارتباط برقرار می‌کنی؟

باز خورد  
از کودک



## داستان شماره ۱۱

### تختی

جوان پهلوان تختی در تشک کشتی رقیب نداشت اما همیشه در میان مردم به خوبی رفتار می کرد. تختی مردی از جنس مردم و در کوچه و خیابان آرام راه می رفت و سر به زیر بود. همیشه لبخند بر لب داشت و با همه رفتاری گرم و صمیمی داشت. تختی همیشه بهترین رفتار را انجام می داد و برایش فرقی نداشت چه کسی روبرویش ایستاده است. همیشه محترم بوده و به همگان احترام می گذاشت. تختی در برابر سه چهار هزار تماشاگر در ورزشگاه که نام او را فریاد می زدند، تعظیم می کرد.

یکی از بهترین و قابل توجه ترین کشتی های غلامرضا تختی با سیراکف، قهرمان نامدار بلغارستانی بود. مسابقه بسیار هیجان انگیز و حیاتی شده بود. هر دو به دور نهایی رسیده بودند. کشتی که شروع شد، تختی یک بار زیر گرفت و سیراکف را خاک کرد و پای او را در سگک خود گیر انداخت. سیراکف روی سگک مقاومت کرد و کشتی سرپا اعلام شد. غلامرضا زیر گرفت و او را خاک کرد و باز هم پای او را در سگک خود تحت فشار قرار داد. دقیقه سوم کشتی بود و فشار سگک موجب ناراحتی شدید پای سیراکف شد. او با دست به پایش اشاره کرد. تختی که متوجه ناراحتی او شده بود، سیراکف را رها کرد و از جا بلند شد. فریاد اعتراض تماشاچیان بلند شد که چرا این کار را کردی؟ تو برنده بودی، می توانستی بازی را ببری، چرا این کار را کردی؟

تختی ایستاده بود و سرش پایین؛ او در برابر همه این فریادها، سکوت کرده بود و چیزی جز سلامتی رقیبش برای او اهمیت نداشت. سیرا کف که این عمل جوانمردانه را از حریف خود دید، منتظر داور نشد و خودش دست تختی را به عنوان برنده بلند کرد.

- فکر میکنی بردن در مسابقه مهم است یا با اخلاق و ادب مسابقه دادن؟

- در مسابقات چقدر به رقیبیت احترام می گذاری؟

- به نظرت داشتن ادب و داشتن اخلاق ورزشی چقدر مهمه؟

بازخورد  
از کودک



نقاشی‌ها





## نقاشی شماره ۱: محترمانه حرف بزن!

- آشنا شدن کودک با طرز صحبت کردن محترمانه؛
- جلب توجه کودک به آثار رفتار غیرمحترمانه با دیگران؛
- توجه به احساسات اطرافیان؛

زمان مورد نیاز: ۳۰ دقیقه

### اجرا

به کودک بگویید یک نقاشی از یک موقعیت که در آن دیده و یا شنیده است که کسی غیرمحترمانه با کسی صحبت می‌کند کشیده و سپس در مورد آن اتفاق و رفتار آن فرد با شما حرف بزند و تعریف کند که چه اتفاقی افتاده و چه احساسی داشته است.



- تا به حال پیش آمده است کسی با تو محترمانه صحبت نکند؟

- وقتی حس می‌کنی به میزان لازم محترمانه صحبت نمی‌شود چه احساسی داری؟

- برای اینکه با اطرافیان رفتار محترمانه داشته باشیم چه کارهایی می‌توانیم بکنیم؟

بازخورد  
از کودک



## نقاشی شماره ۲: سفره‌ی افطار

- ایجاد آگاهی در خصوص احترام به خداوند؛

- ایجاد انگیزه در کودک برای انجام وظایف دینی خود؛

- ارتقای احترام به مقدسات؛

زمان مورد نیاز: ۲۵ دقیقه

### اجرا

از کودک بخواهید یک نقاشی با موضوع احترام به خداوند بکشد؛ مثل فردی که



نماز می‌خواند، یا کسی که سر سفره‌ی افطار است یا هر آنچه کودک یا شما آن را احترام به خداوند می‌دانید و سپس در مورد آنچه کشیده برای شما توضیح دهد.

- یک خاطره از مهمانی‌های افطاری که در منزل یکی از اقوام بودیم، تعریف کن.

- در ماه رمضان چه احساسی داشتی؟

- برای احترام به خداوند چه راههایی وجود دارد؟

- آیا ارتباط مناسب و محترمانه با دیگران با احترام به خداوند ارتباطی دارد؟

بازخورد  
از کودک



## نقاشی شماره ۳: داستان رو نقاشی کن.

- درونی کردن آموزش مورد هدف یکی از داستان‌ها برای کودک؛
- کامل کردن آموزش به روش عینی؛
- ایجاد انگیزه در کودک در مورد هدف آموزشی داستان‌ها؛

زمان مورد نیاز: ۳۰ دقیقه

۴

کتاب کار یا کودکان ۶ تا ۹ سال



### اجرا

به کودک بگویید در مورد یکی از داستان‌هایی که برای او خوانده‌اید یک نقاشی بکشد.

به کودک بگویید داستان را برای شما، پدر، برادر و خواهر خود از روی آن نقاشی تعریف کند.

بازخورد  
از کودک



## نقاشی شماره ۴: احترام به بزرگ‌ترها

- آموزش احترام به بزرگ‌ترها؛

- ایجاد علاقه در کودک برای ارتباط بیشتر با بزرگ‌ترها؛

- آموزش نحوه‌ی صحبت کردن محترمانه با پدربزرگ و مادربزرگ؛

زمان مورد نیاز: ۳۰ دقیقه

### اجرا



از کودک بخواهید یک نقاشی از یک جمع خانوادگی با حضور پدربزرگ و مادربزرگ بکشد و در مورد احترام به بزرگ‌ترها و رفتارهای ناشایستی که در برابر ایشان از کسی دیده است با شما حرف بزند.

- رفتار مناسب با پدربزرگ چگونه است؟

- پیش‌آمده که احساس کنی مادربزرگ به خاطر طرز برخورد کسی ناراحت شود؟

- به نظر تو چه رفتارهایی در مقابل بزرگ‌ترها اشتباه یا غیرمحترمانه است؟

بازخورد  
از کودک





پویانمایی‌ها



## ۱- آقای بی تفاوت



۲:۴۵

انیمیشنی کوتاه و بی کلام که در آن اهمیت نوع دوستی و تأثیر رفتار مردم بر یکدیگر نشان داده شده است و بی تفاوتی نسبت به جامعه و دیگران در آن مذمت می شود.

### گفت و گوی قبل از تماشا

در ابتدای پویانمایی آقای بی تفاوت نسبت به اطرافیان و محیط پیرامونش بی تفاوت است؛ ولی درخواست پیرزن برای عبور دادنش از خیابان باعث تغییر نگرش او می شود و او به فردی تبدیل می شود که کارهای خیرخواهانه انجام می دهد.

والدین می توانند با فرزندان خود درباره‌ی وظایفشان در قبال دیگران و اجتماع گفت و گو کنند و درباره‌ی این موضوع که ما با انجام چه کارهایی می توانیم به جامعه خدمت رسانی کنیم سخن بگویند.

آقای بی تفاوت بعد از تحولی که در او شکل می گیرد، سعی می کند این روحیه را در جامعه گسترش دهد و افراد را دعوت به همدلی کند. والدین می توانند درباره‌ی تأثیر مردم روی یکدیگر با فرزندان خود گفت و گو کنند.

## گفت‌وگویی بعد از تماشا

از فرزندتان بپرسید:

- وظایف ما در قبال دیگران و جامعه چیست؟
- ما با انجام چه کارهایی می‌توانیم به جامعه خدمت‌رسانی کنیم؟
- چگونه می‌توانیم روحیه‌ی همدلی را در جامعه گسترش دهیم؟



برای دانلود این انیمیشن، رمزینهی پاسخ سریع  
روبرو را با دوربین گوشی اسکن نمایید.





## ۲- کاپیتان زیرشلواری: سعادت بزرگ



۴۶:۰۳

کاپیتان زیرشلواری؛ سعادت بزرگ، قسمت دیگری از داستان‌های کاپیتان زیرشلواری است که بر اساس رمانی با همین نام ساخته شده است. این پویانمایی در ژانر کمدی، ماجراجویی و خانوادگی، در سال ۲۰۲۰ ساخته شده و درباره‌ی تلاش جورج و هارولد برای تغییر سنت کریسمس است. خشونت این اثر به شکل طنز و فانتزی است و برای مخاطب کودک سرگرم‌کننده است.

### گفت‌وگوی قبل از تماشا

این پویانمایی، داستان کوتاهی درباره‌ی مواجهه‌ی جورج و هارولد با سنت‌هاست. آن‌ها در این داستان، دلشان می‌خواهد سنت کهن را تغییر دهند و به‌جای اینکه برای شاد کردن دیگران تلاش کنند، کریسمس را به بلیسمس تغییر دهند و شادی و لذتی را که موردپسند خودشان است، رواج دهند. در این پویانمایی، فرزند شما می‌تواند با فرهنگ و آداب‌ورسوم کشورهای دیگر و سنت کریسمس آشنا شود. توصیه می‌شود همان‌طور که در این پویانمایی، علت پدید آمدن سنت‌ها و لزوم پایبندی به فرهنگ را به کودک

توضیح می‌دهد، درباره‌ی سنت‌هایی مثل عید نوروز، شب یلدا، چهارشنبه‌سوری و... با او صحبت کنید. می‌توانید درباره‌ی تغییری که در سنت کهن چهارشنبه‌سوری در طی این سال‌ها ایجاد شده و آن را از یک جشن شاد به یک جنگ خیابانی تبدیل کرده با فرزندتان صحبت کنید و به او بگویید چهارشنبه‌سوری فعلی مثل بلیسمس، ممکن است برای لحظاتی سرگرم‌کننده باشد اما آسیب‌هایی دارد که می‌تواند این سنت خوب را به خاطره‌ی بدی تبدیل کند. به علاوه توصیه می‌شود در هر مناسبت ملی و مذهبی، با داستان، بازی، نقاشی یا ساخت کاردستی، فرزندتان را با آن سنت آشنا کنید و سعی کنید با روش‌های متفاوت، سنت‌ها را برای او جذاب کنید. می‌توانید برایش هدیه بگیرید، از او بخواهید یک کاردستی درباره آن مناسبت تهیه کند؛ مثلاً می‌توانید از او بخواهید مانند جورج و هارولد داستانی بنویسد و با نقاشی‌هایش آن را تصور کند. در جایی از داستان نیز، با بانوئل به کشورهای مختلف می‌رود و پیشنهادش را مطرح می‌کند، اما همه کشورها او را از مجلسشان بیرون می‌کنند که این اتفاق به شکل طنز نمایش داده می‌شود، شما می‌توانید درباره‌ی نمادهای فرهنگی هر کشور و درباره نمادهای ملی و فرهنگی ایران نیز با او صحبت کنید.

### گفت‌وگویی بعد از تماشا

- از او بخواهید داستان این پویانمایی را برایتان تعریف کند.
- از فرزندتان بپرسید چرا پدرها و مادرها به بلیسمس علاقه‌ای نداشتند؟
- از او بپرسید در نهایت چرا جورج و هارولد تلاش کردند تا کریسمس قبلی را بازگردانند؟
- نماد فرهنگی هر کشور چیست؟
- از فرزندتان بخواهید درباره‌ی مراسم‌هایی که از فرهنگ خودمان می‌شناسد برایتان صحبت کند و بگوید کدام یک از آداب‌ورسوم فرهنگ خودمان را می‌پسندد؟



برای دانلود این انیمیشن، رمزینهی پاسخ سریع  
روبرو را با دوربین گوشی اسکن نمایید.



### ۳- جنگ ستارگان لگو: ماجراهای فیری میکرها



۲۲:۳۵

سریال انیمیشنی که شخصیت‌های آن از روی اسباب‌بازی‌های لگو و با اقتباس از مجموعه علمی تخیلی جنگ ستارگان ساخته شده است. این سریال در ژانر کمدی است و خشونت و ترس کمی را در آن شاهد هستیم.

#### گفت‌وگوی قبل از تماشا

این سریال انیمیشنی، درباره‌ی اتفاقاتی است که برای کردی و برادرانش رخ می‌دهد. آن‌ها صاحب یک تعمیرگاه در سفینه‌ای فضایی هستند که به ساخت و تعمیر سفینه‌های فضایی می‌پردازند. گاهی شخصیت‌های مثبت داستان، اشتباهاتی مرتکب می‌شوند که از آن درس می‌گیرند و سعی می‌کنند آن اشتباه را جبران کنند. اشتباهاتی مثل استفاده‌ی بدون اجازه از وسایل دیگران، بی‌توجهی به تذکر بزرگ‌ترها و بی‌احتیاطی. در برخی صحنه‌ها نیز از خودگذشتگی‌هایی نشان می‌دهند. والدین می‌توانند درباره‌ی این اشتباهات با فرزندان خود گفت‌وگو کنند و از آن‌ها بپرسند چرا رفتار شخصیت‌ها درست یا غلط است یا از آن‌ها بخواهند به‌جای دروغ گفتن، راه‌حلی پیشنهاد دهند. در این پویانمایی فضایی تخیلی و غیر واقعی به نمایش درمی‌آید که لازم است درباره‌ی آن با کودک گفت‌وگو شود. درباره‌ی تلاش برای رسیدن به هدف و کشف استعدادها با فرزند خود صحبت کنید.



### گفت‌وگوی بعد از تماشا

۷۲

خودآموز قرآنسوز - ادب و احترام

از کودک خود بپرسید:

- روان برای رسیدن به توانایی‌های خود چه اشتباهاتی را مرتکب شد؟ با این سؤال درباره‌ی اشتباهات روان، با کودک خود صحبت کنید.
- از کودک خود بپرسید چرا کردی در برخی موارد دروغ می‌گفت؟
- در ارتباط با فضای تخیلی و غیرواقعی پویانمایی، با کودک خود گفت‌وگو کنید.
- با فرزند خود درباره‌ی تلاش برای رسیدن به اهداف و کشف استعدادها صحبت کنید.
- سؤال درباره‌ی اشتباهاتی که شخصیت‌ها مرتکب می‌شدند، صحبت درباره‌ی دروغ‌هایی که کردی برای نجات خود و خانواده‌اش می‌گفت، مفید است.



برای دانلود این انیمیشن، رمزینهی پاسخ سریع  
روبرو را با دوربین گوشی اسکن نمایید.



## ۴- ریختن زباله در طبیعت



۱۲:۰۵

مجموعه پویانمایی مهارت‌های زندگی در قسمت‌های مختلف انواع مهارت‌ها را به کودکان آموزش می‌دهد. در قسمت ریختن زباله در طبیعت، مقصود آموزش احترام به طبیعت به کودکان است.

۷۳

کتاب کار با کودکان ۶ تا ۹ سال

### گفت‌وگویی قبل از تماشا

از کودک بپرسید در مورد احترام به طبیعت چه فکری می‌کند و یک روز که به گردش در طبیعت رفته‌اید را یادآوری کند و مثال بزند که چطور به طبیعت احترام گذاشته است. سپس به او بگویید یک پویانمایی را با هم در این مورد تماشا کنیم تا بهتر بدانیم چطور باید رفتار کرد.

## گفت‌وگویی بعد از تماشا

از کودک خود پرسید

- معلم در چه گروهی عضو بود؟ هدف گروه آن‌ها چه بود؟
- فکر می‌کنی چرا انسان‌ها به‌جای جمع‌کردن آشغال‌های خود آن‌ها را در محیط‌زیست رها می‌کنند؟
- اگر قرار باشد در یک فعالیت داوطلبانه برای جمع‌کردن زباله‌های ساحل یا کوه شرکت کنی علاقه‌ای به شرکت داری؟
- می‌توانی برای احترام بیشتر به محیط‌زیست به بچه‌های کوچک‌تر از خودت راه‌هایی برای پاکیزه نگه‌داشتن محیط را آموزش دهی.
- وقتی به گردش می‌روییم چطور می‌توانیم آنجا را تمیز کنیم یا اینکه حداقل آشغال‌های خودمان را جمع کنیم؟ چه راه‌هایی به ذهنت می‌رسد.
- میدانی روز طبیعت چه روزی است؟ در مورد روز طبیعت با کودک حرف بزنید.
- رفتار بچه‌های کلاس با هم‌کلاسی دارای معلولیت خود چطور بود؟

۷۴

خودم‌ساز قلم‌ساز - ادب و احترام



برای دانلود این انیمیشن، رمزینته‌ی پاسخ سریع  
روبرو را با دوربین گوشی اسکن نمایید.





## بازی دیجیتال

قبل از شروع بازی ها سعی کنید بازی را نصب کرده و با محیط بازی آشنا شوید.  
بعد در فرصتی مناسب کودک را تشویق به این بازی ها کنید.





## بازی شماره ۱: نوروز ران

حاجی‌فیروز بی‌پایان در محله می‌دود، انگار می‌خواهد مژده‌ی آمدن بهار را به اهالی بدهد، باید بتواند سکه‌های بیش‌تری جمع کند و از موانع عبور کند. بازی آفلاین و تک بازیکن انجام می‌شود. عید نوروز از اصیل‌ترین و مهم‌ترین عیدهای ما ایرانیان است، با حمایت از این عید جذاب و دوست‌داشتنی این فرهنگ را به فرزندانمان منتقل کنیم.

۷۷

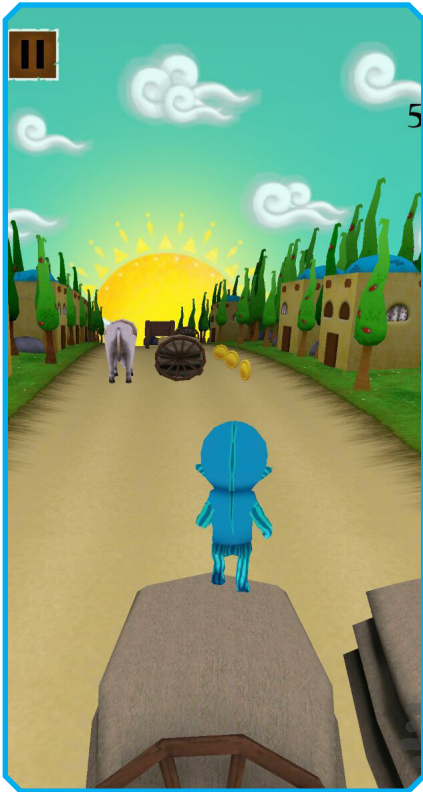
کتاب کار با کودکان ۶ تا ۹ سال

با حمایت و توجه به اعیاد مرسوم و سنت‌های غنی ایرانی و انتقال این فرهنگ به فرزندانمان، مانع از جایگزینی مناسبت‌هایی دیگر مانند هالووین با هویت غربی و بی‌اساس در ذهن فرزندانمان شویم. در عین حال می‌توانید در مورد این مراسم‌ها یا مراسمات اقوام و فرهنگ‌های مختلف با کودک صحبت کرده و آنها را به احترام به تفاوت‌ها تشویق کنید.

گفت‌وگوی قبل  
از بازی



برای دانلود بازی، این رمزینه را با دوربین گوشی اسکن نمایید



- عيد نوروز يکي از مهم‌ترين، قشنگ‌ترين و قديمي‌ترين عيد باستاني ما ايرانيان است.

- فرزندتان را با رسم و رسومات اين عيد دوست‌داشتني و فرهنگ غني و چند هزارساله‌مان بيش‌تر آشنا کنيد.

- حاجي‌فيروز از زمان قديم نماد شخصي است که در کوچه‌ها راه مي‌رود و با ساز و دهل مژده آمدن بهار را به مردم مي‌دهد.

- براي آشنايي هر چه بيش‌تر فرزندتان با اين رسم براي‌ش از حاجي‌فيروز بگويد.

گفت‌وگوي بعد از بازي



## بازی شماره ۲: دانشمند کوچولو

بازیکن در این بازی می‌تواند اطلاعات مفیدی در مورد میوه‌ها، حیوانات، ماشین‌ها، مشاغل و فصول را با گرافیکی جذاب و یک راهنمای صوتی شیوا به دست آورد. بازی عاری از خشونت، ترس، یا هرگونه نکته‌ی منفی است و محیطی امن برای کودک شما فراهم کرده است. همچنین سهولت بالایی داشته و فرزندتان در طول بازی اضطراب را تجربه نمی‌کند. در طول بازی به‌صورت ناگهانی و بدون کسب اجازه و دادن اختیار به فرزندتان، تبلیغاتی رو صفحه نمایش داده می‌شوند که می‌تواند آزاردهنده و کلافه کننده باشد. برای جلوگیری از این اتفاق، می‌توان اینترنت را حین بازی قطع کرد.



برای دانلود بازی، این رمزینه را با دوربین گوشی اسکن نمایید

بازیکن در این بازی می‌تواند اطلاعاتی علمی به زبان کودکانه در ۵ عنوان میوه‌ها، حیوانات، فصل‌ها، ماشین‌ها و مشاغل یاد بگیرد. بازیکن با انتخاب هر یک از فصول بازی، وارد دنیایی متفاوت می‌شود و می‌تواند در آن دنیا به کاوش بپردازد. برای مثال با انتخاب فصل حیوانات، می‌تواند وارد دنیای حیوانات شده و از بین دسته‌بندی‌های مختلف حیوانات اعم از حیوانات آبی، حیوانات مزرعه، حیوانات جنگل و حیوانات خانگی، یک دسته را انتخاب کند و در آن دسته با حیوانات مختلفی آشنا شود و مأموریت‌هایی را در مورد آن‌ها انجام دهد. این مأموریت‌ها در راستای مطالبی است که در خلال بازی به کودک آموزش داده می‌شود. برای مثال در مرحله‌ای که لباس‌های مناسب فصول به کودک آموزش داده می‌شود، از وی خواسته می‌شود که لباس مناسب با آن فصل را روی آن فصل قرار دهد، یا کودک با گذاشتن غذاهای مختلف جلوی حیوانات می‌تواند با دیدن واکنش آن‌ها به هر غذا، در مورد غذای موردعلاقه‌ی هر حیوان اطلاعات کسب کند.

گفت‌وگوی قبل  
از بازی



گفت‌وگوی بعد  
از بازی

از فرزندتان بخواهید مطالبی که یاد می‌گیرد را برای شما توضیح دهد و در خلال توضیحاتش مطالبی جانبی برای او توضیح دهید؛ مثلاً وقتی دارد از فواید سیب برایتان می‌گوید، می‌توانید در مورد انواع سیب و مناطقی که درخت سیب در آن به ثمر می‌نشیند صحبت کنید. می‌توانید با همراهی کودکتان فهرستی از غذاها یا دسرهایی که می‌توان با سیب درست کرد را تهیه کنید و برخی از آن‌ها را با همکاری یکدیگر درست کنید و در خلال این فرایند نیز مطالب جدیدی به کودکتان آموزش دهید. برای مثال زمانی که با کودکتان در بیرون از منزل به سر می‌برید و ماشینی از بین ماشین‌های موجود در این بازی مشاهده می‌کنید، آن را به کودکتان نشان دهید و در مورد آن برایش داستان‌سرایی کنید؛ مثلاً بگویید این ماشین آتش‌نشانی الان دارد می‌رود جان انسانی را نجات دهد، حتماً بی‌احتیاطی کرده و به وسایل نوکتیز یا وسایل برقی نزدیک شده.

می‌توان در مورد اینکه اگر هر شغل در جامعه وجود نداشت چه اتفاقی می‌افتاد، با کودک صحبت کرد؛ مثلاً می‌توان از کودک پرسید: به نظرت اگر پزشک‌ها نبودن چه اتفاقی می‌افتاد و از پاسخ کودک به این سؤال برای آموزش مسائل جانبی مثل لزوم چکاب دوره‌ای، رعایت بهداشت فردی و بهداشت محیط و غیره استفاده نمود.

## دعا و نیایش

در پایان، متن این دعا و نیایش را با فرزند خودتان بخوانید:

طبق فرموده امام علی علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام، دعا در این زمان‌ها به استجابت نزدیک است: بعد از نماز، هنگام تلاوت قرآن، قبل از اذان صبح، بعد از طلوع فجر، بعد از ظهر و بعد از مغرب، قبل از بلا و سختی‌ها، شب عید قربان و اول رجب، روز عرفه، نیمه شعبان، شب عید فطر، ماه مبارک رمضان، روزهای جمعه.

می‌توانی این دعاهای خوب را همراه بزرگترهایت بخوانی. این دعاها را یاد بگیر و با خدا گفت‌وگو کن. خدا صدا و دعای تو را که پاک و خوب هستی، دوست دارد.

خداوند عزیزم؛ تو خالق من و همه عالم هستی. از اینکه بنده تو هستم خیلی خوشحالم و حس کرامت و محترم بودن دارم.

خدایا؛ به من کمک کن تا بتوانم به افراد و انتخاب‌هایشان احترام بگذارم.

خدایا؛ از اینکه برای من پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ مهربان و دلسوز داده‌ای از تو ممنوم. کمک کن تا بتوانم فرزند خوبی برایشان باشم و همیشه به بزرگترهایم احترام بگذارم.

خدایا؛ کمک کن تا احترام به طبیعت، احترام به قانون و احترام به همه مخلوقات سرلوحه زندگی‌م باشد.

خدای مهربانم؛ من می‌دانم اگر اشتباهی از من سر زد، تو من را می‌بخشی و مثل همیشه دوستم داری.

خدایا بر پیامبر مهربانان و خاندان عزیزشان درود بفرست و من را از پیروان ایشان قرار بده.



## منابع

- مهدی آذربیدی، محمد میرکیانی، زهرا موسوی. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های برگزیده از مثنوی مولوی. موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مهدی آذربیدی، محمد میرکیانی، زهرا موسوی. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های برگزیده از گلستان و ملستان. موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مهدی آذربیدی، مصطفی رحماندوست، نگین فراهانی. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های چهارده معصوم (ع). موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مهدی آذربیدی، محمد میرکیانی، زهرا موسوی. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های برگزیده از آثار شیخ عطار. موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مهدی آذربیدی، محمد میرکیانی، زهرا موسوی. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های برگزیده از سندبادنامه و قابوسنامه. موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مهدی آذربیدی، زهرا موسوی، محمد میرکیایی. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های برگزیده از مرزبان‌نامه. موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مهدی آذربیدی، محمد میرکیانی، زهرا موسوی. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های برگزیده از کلیله و دمنه. موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مهدی آذربیدی، محمد میرکیانی، زهرا موسوی، مرتضی ممیز. ۱۳۹۹. قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: قصه‌های برگزیده از قصه‌های قرآن. موسسه انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه
- مرتضی مجدفر، لیلا سلیقه‌دار، ابراهیم اصلانی، محرم آقازاده. ۱۳۹۳. خیلی نزدیک، کمی دور: مهارت‌های زندگی: تفاهم و همدلی. مرآت
- محرم آقازاده، ابراهیم اصلانی، لیلا سلیقه‌دار، مرتضی مجدفر. ۱۳۹۳. دنیای من، دنیای تو: مهارت‌های زندگی: روابط بین فردی و ارتباط مؤثر. مرآت
- لیلا سلیقه‌دار، ابراهیم اصلانی، مرتضی مجدفر، محرم آقازاده. ۱۳۹۲. سیب‌هایی سر راه مهارت‌های زندگی: تصمیم‌گیری. مرآت
- محرم آقازاده، مرتضی مجدفر، ابراهیم اصلانی، لیلا سلیقه‌دار. ۱۳۹۲. ویندوز جدید زندگی! مهارت‌های زندگی: مهارت زندگی در دنیای امروز. مرآت
- لیلا سلیقه‌دار، محرم آقازاده، ابراهیم اصلانی، مرتضی مجدفر. ۱۳۹۲. عبور از دیوارهای بلند مهارت‌های زندگی: مهارت رودرویی با بحران‌های زندگی. مرآت
- مرتضی مجدفر، لیلا سلیقه‌دار، محرم آقازاده، ابراهیم اصلانی. ۱۳۹۲. اندیشه نو، زندگی متفاوت مهارت‌های زندگی: مهارت‌های فرایندی: تفکر خلاق و تفکر نقاد. مرآت
- محرم آقازاده، لیلا سلیقه‌دار، مرتضی مجدفر، ابراهیم اصلانی. ۱۳۹۲. یک شهر، یک سقف مهارت‌های زندگی: مهارت شهروندی. مرآت
- رضاعلی نوروزی، مریم صاعی، آسیه حسنی، فائزه تقی‌یار. ۱۳۹۴. شهربازی هوش هیجانی: کودک اجتماعی. یار مانا



- ابراهیم اصلانی، محرم آقازاده، مرتضی مجدفر، لیلا سلیقه‌دار. ۱۳۹۲. گره‌گشایی در روز روشن مهارت‌های زندگی: تعارض و حل مسئله. مرآت
- رضاعلی نوروزی، منیره عابدی‌درچه، مریم صانعی، آسیه محسنی، فائزه تقی‌بار. ۱۳۹۵. شهربازی هوش هیجانی: کودک خودآگاه. یار مانا، مهرآفرین
- رضاعلی نوروزی، منیره عابدی‌درچه، مریم صانعی، آسیه محسنی، فائزه تقی‌بار. ۱۳۹۵. شهربازی هوش هیجانی: کودک خودآگاه. یار مانا، مهرآفرین
- رضاعلی نوروزی، مریم صانعی، آسیه محسنی، فائزه تقی‌بار. ۱۳۹۵. شهربازی هوش هیجانی: کودک اجتماعی. یار مانا
- رضاعلی نوروزی، مریم صانعی، آسیه محسنی، فائزه تقی‌بار. ۱۳۹۵. شهربازی هوش هیجانی: کودک خلاق. یار مانا، مهرآفرین
- رضاعلی نوروزی، مریم صانعی، آسیه محسنی، فائزه تقی‌بار. ۱۳۹۵. شهربازی هوش هیجانی: کودک سازگار. یار مانا، مهرآفرین
- رضاعلی نوروزی، مریم صانعی، آسیه محسنی، فائزه تقی‌بار. ۱۴۰۰. شهربازی هوش هیجانی: کودک خلاق. یار مانا
- رضاعلی نوروزی، نگین درخشنده، مریم همت. ۱۳۹۲. داستان‌های فکری برای کودکان ایرانی (مجموعه‌ی ۱۰ جلدی). نشر آموخته

.....

- شارتل بارتل. ۱۳۹۶. صد و یک بازی نشاط آور برای بچه های ۶ تا ۱۰ سال، ترجمه: حسین فدایی حسین، تهران: نشر صابرین.
- فاطمه بدرطالعی. ۱۳۹۴. بازی های محلی ایران برای کودکان و نوجوانان، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان .
- اسماعیل جعفری. ۱۳۹۷. دایره المعارف بازی کودکان، تهران، نشر ندای سینا.
- پترا رایین هارد. ۱۳۹۱. ۲۵۰ بازی ۵ دقیقه ایی با بچه ها در خانه و مهد و مدرسه، ترجمه: اکبر قندی ، تهران: نشر قدیانی.
- شاندو واردا. ۱۳۹۷. ۱۰۱ بازی خانوادگی، ترجمه: منصوره اصلانی. تهران: نشر صابرین.
- جی کی چن، امیلی ایزبرگ، مارا کرچوسکی. ۱۳۹۳. پروژه طیف (تجربه ها و فعالیت هایی برای افزایش هوش های چندگانه در کودکان پیش دبستانی). ترجمه: علی اکبر ابراهیمی، احمد عابدی. اصفهان: نشر نوشته.
- جان گاتمن. ۱۳۹۱. پرورش هوش هیجانی در کودکان. ترجمه: حمیدرضا بلوچ، تهران، نشر رشد.
- استنلی گرین اسپن. ۱۳۹۴. کلیدهای پرورش احساس امنیت در کودکان. ترجمه: اکرم کرمی، تهران: نشر صابرین.
- سایت بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای به آدرس ([www.ircg.ir](http://www.ircg.ir))
- سامانه‌ی دستیار چندرسانه‌ای خانواده؛ کدومو به آدرس ([www.kodoumo.ir](http://www.kodoumo.ir))
- مرجع تحلیل تربیتی انیمیشن‌ها به آدرس ([www.chikhoobeh.com](http://www.chikhoobeh.com))
- سرویس اشتراک ویدئو به آدرس ([www.aparat.com](http://www.aparat.com))
- مرجع پخش زنده و آرشیو شبکه‌های صدا و سیما به آدرس ([www.telewebion.com](http://www.telewebion.com))
- سایت دانلود برنامه و بازی برای اندروید؛ کافه بازار به آدرس ([www.cafebazaar.ir](http://www.cafebazaar.ir))